

سرمقاله

احمدی نژاد و پرونده دزدیهای میلیاردی!

بررسی اسناد و گزارشات منتشر شده در رابطه با این پرونده نشان می‌دهد که "عقد قراردادهای صوری"، "انتقال بودجه شهرداری (بیت المال!!) به حسابهای مشکوک"، "خارج نمودن مقادیر بسیار زیادی از پولهای شهرداری از زیر سیستم نظارتی" و "هزینه های بدون سند" جهت پر کردن جیب های منسوبین و اطرافیان، بخش کوچکی از مشغولیات واقعی و اعمال روتین شهردار سابق و رییس جمهوری کنونی را در آن مقطع تشکیل می‌داده است. عنصر دزد و رباکاری که ادعاهای "مبارزه با فساد" و "دزدی" او گوش فلک را کر کرده و دستگاه های تبلیغاتی فریبکار نظام در زمان انتصاب او به پست ریاست جمهوری، از این شعارها به عنوان یکی از باصطلاح تمهای انتخاباتی او نام می‌بردند، حال روشن گردیده که تنها در یک مورد بیش از ۲۵۰۰ میلیارد ریال از بودجه شهرداری را به انحاء مختلف حیف و میل کرده است. جالب اینجاست که پرونده دزدیهای شهردار سابق و رییس جمهور کنونی زمانی منتشر می‌شود که ایشان با فریبکاری تمام، خود عضو ستاد باصطلاح ریشه کنی معاسد اقتصادی می‌باشند!

صفحه ۲



بهاران خجسته بادا

باز، می‌رسد از راه، بهار...!

بار دیگر بهار فرا می‌رسد و سر فصل نوینی در زندگی طبیعت شروع به آغازیدن کرده است. شبهای سیاه و ملولانی زمستان مغلوب انوار زرین خورشید فروزان می‌شود و بهار با طبیعت زیبا و ملرب انگیزش از راه می‌رسد و سبزی و خرمی بهاره، نسیم فرح بخش آن و ملراوت گل‌های نورس بهاری نوید پایان زمستان سرد و سخت را می‌دهند.

در این بهار و در آغاز سال جدید برای کارگران و زحمتکشان و خلقهای تحت ستم که مقاومت و مبارزات سترگشان بر علیه امپریالیسم و رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی (و زمستانی که این دشمنان بر سرزمین ما حاکم ساخته اند)، نوید بخش پایان زمستان تاریک و خفقان آور است. آرزوی موفقیت و پیروزی می‌کنیم. باشد که سال نو، سال پیشرفت و موفقیت‌های مبارزاتی هر چه بیشتر توده های ستمدیده بر علیه دشمنان شب پرست شان باشد!

یاد بهاری تمامی یاران به خون خفته در راه آزادی
یاد بادا

در این شماره می‌خوانید:

- ۴ (چنگیز قبادی) ملا حظاتی درباره مسئله ملی
- ۷ (اشرف دهقانی) پیام به مناسبت روز جهانی زن
- ۸ (صاحبه پیام فدائی با یکی از زندانیان سیاسی دهه ۶۰)
- ۱۳ (قسمت سوم) تواب، پدیده نوظهور در زندان!
- ۱۶ گزارش تظاهرات بر علیه سفر "دیک چنی" در استرالیا
- ۱۶ گزارش تجمع اعتراضی به مناسبت روز زن، در لندن
- ۱۷ مصاحبه با سخنگوی حزب کمونیست هندوستان (م.ل.م.)
- ۱۸ گزارش سمینار "مسئله ملی در ایران"، لندن
- ۱۹ نگاهی به برخی اخبار
- ۲۰ درگذشت رفیق پوران بازرگان

احمدی نژاد و پرونده دزدیهای میلیاردی!

می بخشند. به همین دلیل هم دزدیها و غارتگریهای سرسام آور و روزمره احمدی نژاد در زمان ریاست جمهوری اش نیز با وسعتی هر چه تمام تر ادامه یافته است. شهرداری که در زمان شهرداری اش در یک قلم تنها ۳۵۰۰ میلیارد ریال سوء استفاده کرده باید هم به عنوان رئیس جمهور میلیاردها دلار از حساب ذخیره ارزی برداشت نموده و میان اعوان و انصارش تقسیم نماید. و جالب است که در جمهوری اسلامی همواره دزدیهای کلان مخفی مانده و دله دزدیها افشا می شود. برای نمونه رییس سازمان صنایع و معادن دولت در سخنانی چند ماه پیش خود در اتاق بازرگانی اعتراف کرد که در جریان بررسیهای "تصادفی" عملکرد واحدهای صنعتی ای که بدلیل برخورداری از امتیازات دولتی، سهمیه می گیرند فاش شده که بطور مثال از ۷ واحد باصطلاح تولیدی پتروشیمی دارای مجوز برای دریافت سهمیه ارزان دولتی، ۵ واحد اصولاً "وجود خارجی" ندارند. آنها در حالی که تنها در سال گذشته یکی از این واحدها از بابت دریافت سهمیه و فروش آن در بازار، بدون هیچ فعالیت تولیدی ای ۶۰۰ میلیون تومان سود خالص به جیب زده است. با توجه به این واقعیت که یکی از شروط دریافت سهمیه های دولتی در نظام و سیستمی که دولت و قدرت دولتی در تمام زوایای حیات آن نقش کلیدی را بازی می کند، همانا وابستگی به مقامات دزد و فاسد حکومتی ست، آنگاه می توان درک کرد که چه کسانی امکان چنین دزدیهای را مهیا می کنند و چرا در چنین نظامی وجود "شرکت های غیبی" همچون "امدادهای غیبی" امر عجیب و غیر قابل تصویری نیست.

بدون شک توده های تحت ستمی که زندگی سیاه و مشقت بار آنان بیش از ۲۸ سال در زیر چرخ دنده های ماشین استثمار و سرکوب جمهوری اسلامی به مثابه رژیم حافظ نظام سرمایه داری وابسته خرد شده است و بخش بزرگی از آنها حتی بر اساس آمار دولتی در زیر خط فقر زندگی می کنند، در تجربه روزمره حیات خویش ماهیت دزد و فاسد سردمداران رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را با پوست و گوشت خود لمس کرده اند. آنها چه در دوره زمامداری "سردار سازندگی" که از بازسازی ویرانی های جنگ دم می زد و این امر را وسیله چپاولگری های خود نموده بود و در عمل به "سردار چاپندگی" معروف شد و چه در دوره حکومت "اصلاح طلبان" فریبکار و دزدی که هر روز از "حکومت قانون" در قلمرو بی قانونی "ولی فقیه" دم می زدند و کسی نفهمید میلیاردها دلار ارز حاصل از فروش نفت را قانوناً! چه کردند! و چه در دوران یکه تازی "محافظه کاران" که هر روز بر سر منابع از فواید "زهد" و "تقوی" و ارزشهای

یکی از موارد برجسته پرونده ۳۵۰۰ میلیارد ریالی جناب شهر دار سابق و رییس جمهور کنونی به پروژه "مونوریل" تهران باز می گردد که مطابق اسناد شورای شهر وقت، به دستور احمدی نژاد مبلغ ناقابل!! ۱۲۰ میلیارد ریال برای اجرای این طرح به حساب یک شرکت خصوصی ناشناخته (البته ناشناخته برای مردم، نه برای احمدی نژاد) واریز گشته و مطابق این گزارش هنوز پس از گذشت چند سال از این طرح، بجز نصب چند ستون، هیچ نشانی از چگونگی اجرای عملی این پروژه موجود نیست. پروژه ای که بنا به اسناد موجود از همان آغاز بوسیله کارشناسان، طرحی "غیر قابل اجرا" اعلام شده بود! با این وجود طرح مزبور بوسیله احمدی نژاد تصویب و باصطلاح اجرا شد. آنها به این صورت که تنها چند ستون در چند نقطه شهر نصب شد و برای همین اقدام بیفایده حداقل ۱۰۰ میلیارد ریال از بودجه "بیت المال" به حساب آن شرکت ناشناخته ریخته شد و مهمتر از آن اینکه به بهانه این پروژه "مساحت وسیعی از زمین های منطقه" طرح مزبور به مجریان پروژه که عده ای از پرسنل سپاه پاسداران و از جمله برادر احمدی نژاد بودند واگذار شده است که خود میلیاردها ریال ارزش داشته است.

مورد دیگر از دزدی های احمدی نژاد و دار و دسته اش به "ابتکارات" ایشان از زمان تصدی در پست شهردار برای آذین بندی و چراغان کردن خیابانهای شهر تهران باز می گردد. مطابق اسناد موجود، وقتیکه قرار بوده به مناسبت اعیاد مرسوم در جمهوری اسلامی خیابانها را چراغانی کنند احمدی نژاد با پرداخت ۲۰ میلیارد ریال و عقد یک قرارداد با یک شرکت موهوم (البته باز هم موهوم برای مردم و نه خود او!)، وظیفه چراغانی کردن خیابان ولی عصر را به این شرکت واگذار کرد و مدتی بعد نیز پس از اینکه شرکت مزبور که هیچ اقدام عملی در این رابطه انجام نداده بود تقاضای بودجه بیشتر نمود، جناب شهردار یعنی احمدی نژاد ۱۰ میلیارد ریال دیگر از اموال شهرداری را تحت شرایط همان "قرارداد" در اختیار شرکت مزبور قرار داد. گزارش شورای شهر تهران نشان می دهد که شرکت مزبور برغم دریافت ۳۰ میلیارد ریال، هیچ کاری انجام نداده و اساساً قرارداد مورد بحث کاذب بوده و هیچ گاه اجرا نشده است. البته برای مردم پایتخت کاملاً روشن است که از بابت این قرارداد "نوری" به خیابانهای تهران نباریده، اما به جایش خانه اعوان و انصار احمدی نژاد و خودش را حسابی نورانی کرده است!

روشن است که وقتی شهردار دزد را با دزدی های آشکار در انتخابات ارتقاء مقام داده و به ریاست جمهوری می رسانند بدینوسیله تنها امکانات او برای چپاول دسترنج مردم را فزونی

اخیراً افشای گوشه ای از دزدیهای میلیاردی احمدی نژاد در زمان تصدی او به عنوان شهردار تهران، چهره دزد و فاسد دست اندرکاران جمهوری اسلامی و ماهیت ضد مردمی کل سیستم حاکم را بار دیگر با برجستگی در مقابل دید همگان قرار داد. مطابق این افشاکاری که در چارچوب تضادهای درونی هیات حاکمه صورت گرفت، دارو دسته های رقیب احمدی نژاد در حکومت با تکیه بر اسناد شورای شهر تهران در زمان تصدی احمدی نژاد به عنوان شهردار تهران، برخی از جزئیات "پرونده ۳۵۰۰ میلیارد ریالی" سوء استفاده ها و دزدیهای رییس جمهور "فقیرپرور" و طرفدار "مستضعفین" را رو کرده و باعث شدند تا سخنگوی دولت احمدی نژاد برای پوشاندن این رسوایی بر علیه مطبوعات منتشر کننده این خبر "اعلام جرم" نماید.

بررسی اسناد و گزارشات منتشر شده در رابطه با این پرونده نشان می دهد که "عقد قراردادهای صورتی"، "انتقال بودجه شهرداری (بیت المال!!) به حسابهای مشکوک"، "خارج نمودن مقادیر بسیار زیادی از بولهای شهرداری از زیر سیستم نظارتی" و "هزینه های بدون سند" جهت پر کردن جیب های منسوبین و اطرافیان، بخش کوچکی از مشغولیات واقعی و اعمال رویتین شهردار سابق و رییس جمهوری کنونی را در آن مقطع تشکیل می داده است. عنصر دزد و ریاکاری که ادعاهای "مبارزه با فساد" و "دزدی" او گوش فلک را کر کرده و دستگاه های تبلیغاتی فریبکار نظام در زمان انتصاب او به پست ریاست جمهوری، از این شعارها به عنوان یکی از باصطلاح تمهای انتخاباتی او نام می بردند، حال روشن گردیده که تنها در یک مورد بیش از ۳۵۰۰ میلیارد ریال از بودجه شهرداری را به انحاء مختلف حیف و میل کرده است. جالب اینجاست که پرونده دزدیهای شهردار سابق و رییس جمهور کنونی زمانی منتشر می شود که ایشان با فریبکاری تمام، خود عضو ستاد باصطلاح ریشه کنی مفاسد اقتصادی می باشند!

نگاهی به برخی موارد افشا شده از غارتگریهای احمدی نژاد - که از گزارشات جلسات شورای شهر تهران به بیرون درز کرده - در زمان شهردار بودن او در تهران، حاوی تجربه ای ست که گذشته از نمایش ابعاد سرسام آور فساد در جمهوری اسلامی، این واقعیت را بار دیگر به اثبات می رساند که اصولاً دزدی و فساد جزء لاینفک نظام ضد خلقی سرمایه داری وابسته بوده و این پدیده، جدا از این که کدام مهره طبقه حاکم در قدرت باشد در این سیستم نهادینه شده است.

دزدی و فساد و تبعیض مبارزه کرده و پول نفت را سر سفره مردم بیاورد و سپس در بستر چنین دروغ هائی "انتخاب" احمدی نژاد را حاصل خشم کارگران از رفسنجانی مزدور و "فقر و فساد" بجا مانده از دولت خاتمی فریبکار جلوه دادند. آنها به دروغ جار زدند که احمدی نژاد مدافع "عدالت اجتماعی" و مخالف "دزدی و فساد" است و به این اعتبار گویا ریاست جمهوری او و "پیروزی" اش بر رفسنجانی دزد و جنایتکار، حاصل "رای طبقه کارگر" ایران بوده و گویا کارگران ایران با شرکت در "انتخابات" به "برنامه احمدی نژاد" یعنی "فقر زدایی"، "آوردن پول نفت بر سفره کارگران"، "مبارزه با فساد" و... رای داده اند. و حالا رو شده که بخشی از بودجه شهرداری تهران که باید به مصارف عمومی می رسید، صرف تبلیغات انتخاباتی احمدی نژاد و ریختن و پاشی انتخاباتی شده است و واقعیتی که بار دیگر نشان می دهد که در تبلیغات فریبکارانه فوق الذکر کوچکترین عنصری از حقیقت وجود نداشت و در واقعیت احمدی نژاد نه حاصل رای کارگران گرسنه با سفره خالیشان، بلکه حاصل اراده "ولی فقیه" و سرمایه داران زانو صفت و دزد و غارتگری بود که با روی کار آوردن او کوشیدند تا جیبهای گشاد خود و اربابان جهانی شان را هر چه بیشتر از بابت غارت و چپاول و استثمار و سرکوب توده های محروم و بویژه طبقه کارگر پر سازند و به او اجازه دادند که بودجه شهر داری را صرف خرید آرای این و آن نماید. تجربه نشان داده که طولی نخواهد کشید که افشای دزدیهای جناب احمدی نژاد اینبار در مسند ریاست جمهوری کوس رسوایی تمامی این مرتجعین را هر چه بیشتر به صدا در خواهد آورد.

پرونده ۳۵۰۰ میلیارد ریالی دزدی های احمدی نژاد طبیعتاً خشم توده های تحت ستم بر علیه رژیم جمهوری اسلامی و سردمداران دزد و فاسد آن را هر چه بیشتر برانگیخته و این سؤال را مطرح می کند که چرا برغم تغییر گاه و بیگاه ترکیب کارگزاران دولتی و وعده های مبارزه با فساد آنها در دستگاه های حکومتی، توده های محروم هر بار شاهد افشای دزدیهای کلان تر مقامات ضد خلقی حاکم می باشند.

اسلامی و "خدمتگزاری" به "امت اسلام" دادسختن می دهند، به چشم خود شاهد بوده اند که چگونه این دارو دسته ها و اعوان و انصار آنها با تکیه به قدرت دولتی ثروتهای نجومی به جیب زده اند و برای حفظ جریان این دزدیها از هیچ اقدامی در جهت حفظ و صیانت نظام استثمار گرانه حاکم - که تا پا برجاست شیره جان توده های محروم نیز بوسیله این زالوها مکیده خواهد شد- دریغ نورزیده اند. افشای بخش کوچکی از دزدیهای دوران ریاست جمهوری رفسنجانی و دارو دسته اش در سالهای دهه ۷۰ که یک مورد آن به "دزدی قرن" معروف شد و داستان دزدیهای هنگفت شهردار سابق یعنی کرباسچی، رانت خواریهایی روزمره و فزاینده آفازاده ها و اعوان و انصار نزدیک به رهبر و سایر آخوندهای متنفذ و حکومتی و حسابهای بانکی خارجی کلان آنها، همه و همه نمونه های مختلفی هستند که نشان می دهند چگونه دزدی و فساد با حیات رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی گره خورده است. بنابراین، افشای گوشه ای از دزدیها و چپاولگریهای رییس جمهور کنونی جمهوری اسلامی نه یک استثنا بلکه نمونه ای دیگر از یک قاعده عمومی در رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی را نشان می دهد. مطابق این قاعده اتفاقاً هر جا که سردمداران این رژیم وابسته و فاسد، بیشتر بر علیه فساد و دزدی داد سخن می دهند درست در همانجا مشغول به یغما بردن هر چه بیشتر مایملک توده های تحت ستم و پر کردن جیبهای خود می باشند.

اما نکته قابل توجه دیگری که در افشاگریهای اخیر در مورد پرونده ۳۵۰۰ میلیارد ریالی دزدیهای چند سال گذشته احمدی نژاد جلب توجه می کند افشای دغل کاریهای مرتجعینی است که با براه انداختن یک طوفان تبلیغاتی پوچ و گمراه کننده در زمان آخرین نمایش انتخاباتی جمهوری اسلامی به میدان آمدند. آنها برای داغتر کردن تنور این نمایشات رسوا و برای لاپوشانی تقلبات گسترده ای که گردانندگان نظام برای بیرون کشیدن احمدی نژاد مزدور از جعبه های اخذ رای انجام دادند، در شرایط نفرت گسترده و به حق توده های تحت ستم از تمام کاندیداهای حکومتی، مدعی شدند که احمدی نژاد قصد دارد با

اصولاً دزدی و ارتشاء از اجزای جدایی ناپذیر نظام سرمایه داری ست. صحت این مدعا را انتشار اخبار روزمره در ارتباط با افشای گوشه هائی از فساد و دزدی و ارتشاء دولتمردان و متنفذین طبقات حاکم در کشورهای بزرگ و کوچک سرمایه داری ثابت می کند. در ارتباط با ایران نیز تجارب تاریخی در دهه های معاصر نشان می دهند که نظام حاکم بر جامعه تحت سلطه ما یعنی نظام ضد خلقی سرمایه داری وابسته جدا از این قاعده نبوده و نیست به خصوص که این نظام به گونه ای سازمان یافته است که همواره یک دیکتاتوری عنان گسیخته که به هیچ قانون و کنترلی پای بند نیست مسئول رتق و فتق امورات آن می باشد. این واقعیت دست دولتمندان حاکم را در چپاول و دزدی کاملاً باز گذاشته و آنها نیز با علم به این واقعیت از هیچ فسادی کوتاهی نمی کنند. در چنین چارچوبی برخورداری از امکانات قدرت بلامنزاع دولتی (نظیر دستیابی به جاه و مقام در مناصب دولتی و وزارتخانه ها و مجلس و شهرداریها و خلاصه هر یک از ارگانهای دولتی) به دولتمردان و اعوان و انصار آنها این امکان را می دهد که با هزار حيله و نیرنگ، جیب های گشادشان را با مکیدن شیره جان کارگران و توده های محروم و چپاول آنها و با بالا کشیدن بودجه های دولتی هر چه سریعتر پر سازند و هرگونه اعتراض به این یغماگری را نیز با قهر و زندان و سرکوب پاسخ دهند. در چارچوب حاکمیت چنین نظام ضد خلقی و وابسته ای دزدی و غارت اموال عمومی توسط دولتمردان یک امر طبیعی و غیر قابل انکار است. این واقعیت را مردم ما در زمان رژیم مزدور شاه و داستان دزدیها و چپاولگریهای "هزار فامیل" به عینه به چشم دیده اند و تداوم آن را در ابعادی بس وسیعتر در رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی شاهد بوده اند. در نتیجه، تجربه زندگی آنها در جریان حکومت هر دو این رژیمها نشان داده است که دزدی و فساد جز لاینفک نظام سرمایه داری وابسته است و جز از طریق نابودی چنین نظام ضد خلقی ای امکان سازمان دادن جامعه ای نو و عاری از دزدی و فساد میسر نمی باشد. امری که تنها در بستر یک انقلاب بزرگ مردمی میسر است.

استقبال اجباری از رییس جمهور به تظاهرات ضد حکومتی تبدیل شد!

مردم شهر خاتم در استان یزد در اعتراض به زورگویی مقامات مسئول به تظاهرات برخاسته و با حمله به ساختمان فرمانداری، خساراتی را به آن وارد کردند. این اعتراضات در پی آن اتفاق افتاد که مسئولین شهر خاتم به مردمی که آنها را با ترفند های مختلف برای استقبال از احمدی نژاد به ورزشگاه اصلی شهر آورده بودند اطلاع دادند که سفر رئیس جمهور به عقب افتاده و آنها باید چند روز دیگر دوباره در این مکان جمع شوند.

این اقدام با اعتراض مردم روبرو شد و بخشی از مردم ناراضی ضمن حمله به فرمانداری، با روشن کردن آتش به ایجاد راهبندان مبادرت کرده و پس از مدتی درگیری با نیروهای انتظامی اجباراً پراکنده شدند. خبرگزاریهای دولتی مردم به جان آمده و معترض را "اخلالگر" نامیدند و به گزارش رسانه های دولتی تعدادی از تظاهر کنندگان بوسیله نیروهای سرکوبگر رژیم دستگیر شدند.

شده و خلاصه نظام حاکم، به زور ضرب یک دیکتاتوری عنان گسیخته نه تنها مناسبات ارتجاعی کنونی را در چهار گوشه کشور بر زندگی ملت‌های تشکیل دهنده این سرزمین برقرار کرده است، بلکه در حقیقت ایران را به "زندانی" بزرگی برای ملت‌های تحت ستم تبدیل کرده است. چنین واقعیتی به طور اولی نشانگر اهمیت و شدت مسئله ملی در چنین کشوری است.

دوم، اعتراضات جنبش‌های توده ای گسترده ای که به طور طبیعی ای زیر پرچم احقاق حقوق ملی و رفع ستم ملی به طور دائمی بر علیه چنین نظم ضد خلقی و سرکوبگرانه ای می جوشد و طغیان می کند. واقعیتی که اگر نخواهیم راه زیاد دوری برویم، همه ما تجلیات آن را در همین دوران حاکمیت سیاه رژیم جمهوری اسلامی به عنوان یکی از مظاهر بارز نقض حقوق ملت‌ها در طول ۲۷ سال گذشته در کردستان، خوزستان، آذربایجان و بلوچستان دیده و می بینیم. در برجسته ترین این موارد یعنی در کردستان، ابعاد مبارزات حق طلبانه ملی بعضاً حتی تا جایی رشد نمود که جنبش توده های به پا خاسته برای کسب آزادی و حقوق پایمال شده اشان به سطح جنبش‌های وسیع مسلحانه و قهرآمیزی ارتقاء یافت که تا مدتها با توسل به مبارزه مسلحانه بر علیه رژیم حاکم، برای خود منطقه آزاد شده داشته و به این اعتبار در آن دوره به حق، سنگر انقلاب ایران نامیده شد.

و بالاخره سومین دلیلی که در رابطه با اهمیت مسئله ملی و باری که این مسئله در جامعه تحت سلطه ما پیدا کرده است، باید بدان اشاره نمود، **ظهور سیاست‌های جدیدی در سطح طبقه حاکم در آمریکا می‌باشد** که در سال‌های اخیر در چارچوب "طرح خاورمیانه بزرگ" ارائه گردیده و طراحان آن برای تأمین منافع دراز مدت این قدرت امپریالیستی به دولت بوش پیشنهاد می کنند که برای پیشبرد بهتر منافع امپریالیسم آمریکا باید روی مسئله ملی انگشت بگذارد. در چارچوب چنین سیاستی هم هست که محافل امپریالیستی هوادار این طرح‌ها، آشکارا ضمن سرمایه گذاری‌های مادی و معنوی برای برجسته کردن مسئله ملی و در حقیقت سوار شدن بر موج نارضایتی های عمیق حاصل از ستم وحشتناک ملی بر توده ها، تلاش و کوشش می کنند تا به مسئله ملی در راستای سیاست‌های ضد انقلابی خودشان جهت بدهند. در این زمینه من مطمئنم که همه رفقا از برگزاری گاه و بیگاه کنفرانسها و سمینارهایی که در سال‌های اخیر تحت عنوان "کنفرانس آزادی" و یا "ایا ایران مورد دیگری برای فدرالیسم است" در آمریکا سازماندهی شده و برگزارکنندگان این کنفرانس ها در آن افرادی را با عنوان "نمایندگان اقلیتهای قومی" جمع کرده و بعد هم قطعنامه هایی در "حمایت" از "اقلیتهای قومی" صادر می کنند، آگاه هستید و یا شنیده اید که چگونه پنتاگون و وزارت امور خارجه آمریکا تحقیقات مختلفی را توسط اندیشکده های وابسته به خودشان حول "مسئله ملت‌ها" در ایران سازمان داده و در این رابطه پول خرج می کنند.

موارد فوق گوشه ای از واقعیت ها و بخشی از دلایلی است که واقعیت مسئله ملی و ضرورت پرداختن به آن و چگونگی برخورد و حل این مسئله را در مقابل همه نیروهای سیاسی قرار میدهد. در برخورد با این واقعیت هم هست که می بینیم نیروهای سیاسی با پایگاهها و خواستگاههای طبقاتی مختلف موضع گیری کرده و در مواجهه با مسئله ملی به جهت گیریهای گوناگون و بعضاً کاملاً متضاد دست می زنند.

در این چارچوب برای مثال می بینیم که بعضی از سازمانهای کرد و یا محافل روشنفکر عرب، بلوچ و ترک که مدعی "مبارزه" برای حل مسئله ملی و الغاء ستم ملی هستند، و برخاً نیز دارای سوابق مبارزاتی هم می باشند، راه حل آزادی ملت‌های اسیر را از کانال اتکاء به امپریالیسم آمریکا و سیاست‌های امپریالیستی دیده و تلاش می کنند تا در چارچوب سیاست‌های جدید دولت آمریکا با به یدک کشیدن عنوان "نماینده" این یا آن ملت، در حقیقت توسط مجریان این سیاستها به بازی گرفته شوند. در همین رابطه هم هست که این طیف از

توضیح: آنچه در زیر میخوانید متن سخنرانی رفیق چنگیز قبادی در سمیناری است که در رابطه با "مسئله ملی" در تاریخ ۱۸ مارس در لندن برگزار گردید.

ملاحظات در باره مسئله ملی!

با سلام خدمت همه رفقا و دوستان، اجازه بدهید از اینکه با حضورتان امکان برگزاری جلسه امروز را فراهم نمودید، از طرف برگزارکنندگان این جلسه از شما تشکر کنم.

موضوع بحث امروز "ملاحظات در باره مسئله ملی" می باشد که سعی می کنم ضمن اینکه در جریان این بحث موضع سازمانمان را راجع به مسئله ملی با شما عزیزان مطرح می کنم، به جوانبی از این مسئله مهم نیز اشاره نموده و در عین حال به یکی دو تا از ایده های رایجی هم که در رابطه با مسئله ملی در این روزها طرح می شود، برخورد داشته باشم و نادرستی آنها را در جریان این بحث نشان بدهم.

همانطوریکه می دانید، اینروزها تقریباً هیچ نشریه، روزنامه، سایت و پایگاه اینترنتی و به طور کلی هیچ وسیله ارتباط جمعی ای نیست که شما به آن رجوع کنید و در آن مطلبی در رابطه با مسئله ملی و ستم ملی - البته با مواضع و دیدگاههای متفاوت - پیدا نکنید. از بلندگوهای تبلیغاتی وابسته به رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی و یا طبقه حاکم گرفته که هرگونه مبارزه حق طلبانه ملت‌های تحت ستم ما بر علیه حکومت را با مارک "تحریکات بیگانه"، "ضد انقلاب" و "ضد وحدت اسلامی" مزین می کنند و طبعاً آنها را مذموم می شمارند گرفته، تا مرتجعین و سلطنت طلبانی که با فریادهای "حفظ تمامیت ارضی"، سرکوب و وحشیانه جنبش‌های ملی را تائید می کنند و بالاخره در اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی که در سطح گسترده ای به این بحث پرداخته اند، در همه جا ما شاهد هستیم که این نیروها بسته به ماهیت طبقاتی، توان و قدرت خودشان کوشش می کنند تا با پخش ایده ها و دیدگاههای خودشان روی افکار عمومی در مورد مسئله ملی تأثیر بگذارند و "راه حل‌های" خودشان را ارائه بدهند. **همین واقعیت قبل از هر چیز نشانگر پار سیاسی - اجتماعی بسیار مهمی است که مسئله ملی در جامعه، و در تحولات سیاسی جاری در کشور ما پیدا کرده است.**

اگر بخواهیم در چرایی این امر یعنی بار مهمی که مسئله ملی پیدا کرده است، کنکاش کنیم و دلایل این مسئله را برشماریم، می توان روی دلایل مختلفی دست گذاشت که من به سه مورد از مهمترین آنها اشاره می کنم.

به نظر من دلیل اول و مهمترین دلیل، **برجسته شدن مسئله ملی، در خود واقعیت یعنی نابرابریهای ملی و ستمی است که به طور روزمره از کانال رژیم حاکم در تمام عرصه های فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به خلق‌های تحت ستم در ایران وارد می شود** چرا که همانطور که می دانیم ایران یک کشور کثیرالمله می باشد و ملیتهای مختلفی نظیر کردها، ترک ها، عرب ها، بلوچ ها و ... در چارچوب حاکمیت یک دولت مرکزی زندگی می کنند که حافظ و پاسدار نظام دیکتاتوری مطلقه حاکم می باشد و در قوانین جاری آن، هویت ملی و خواست‌های ملی بطور روزمره در زیر چرخ دنده های ماشین استبداد لگدمال شده، عدم تساوی حقوق خلق‌ها و نابرابریهای اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در قوانین ظالمانه این حکومت نهادینه



امپریالیسم تبدیل شد. از همین جاست که می بینیم از جنبشهای ملی و ضد امپریالیستی به عنوان یکی از "ذخایر انقلاب پرولتری" نام برده می شود و شعار حق تعیین سرنوشت، جایگاه والا و اصولی ای را در برنامه انقلابی طبقه کارگر برای نابودی نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم پیدا می کند.

مسئله پیدایش ملتها و ظهور جنبشهای ملی در ایران هم در چارچوب همین قانون بندی عام قابل فهم است. با بررسی تاریخ معاصر ایران و مطالعه دقیق آن می بینیم که تقریباً از قبل از انقلاب مشروطه که انقلابی بورژوا - دمکراتیک با خصلت ضد امپریالیستی بود، کشور ما نیز با رشد بورژوازی و در نتیجه پیدایش مسئله ملی روبرو بوده است. اما در ایران مسئله ملی از لحاظ روند بسط و تکامل خویش به موازات رشد بورژوازی ایران، یک ویژگی برجسته تاریخی هم دارد که در بررسی کیفیت مسئله ملی باید به آن پرداخته شود و آن مسئله، نقش امپریالیسم و سلطه امپریالیستی و تأثیر آن در روند رشد بورژوازی ایران است. بدون در نظر گرفتن این پارامتر یعنی امپریالیسم، در حقیقت هیچ تحلیل واقع بینانه و درستی در زمینه مسئله ملی در ایران نمی تواند وجود داشته باشد. بررسی اسناد تاریخی و یک تحلیل واقعی نشان می دهد که اصولاً روابط سرمایه داری در ایران با پروسه رشد و نفوذ امپریالیسم در کشور ما گره خورده و به تدریج به شرائطی منجر شده است که بورژوازی ایران در پیوند تنگاتنگ با حاکمیت امپریالیسم بسط و گسترش یافته و سرانجام به جزئی ارگانیک و وابسته به امپریالیسم تبدیل شده است. طبیعتاً مسئله ملی هم در این بستر رشد کرد. مجموع این شرائط باعث گردید که در پروسه تحکیم و بسط مناسبات امپریالیستی در ایران شاهد حاکمیت یک دولت مرکزی واحد و قوی باشیم که به مثابه ارگان سیدات بورژوازی وابسته به امپریالیسم، طبقه کارگر و توده های محروم را استعمار کرده و به وسیله بورکراسی گسترده ای که تا اعماق جامعه نفوذ یافته و با اتکاء به یک ارتش ضد خلقی به مثابه ستون فقرات این نظام، دیکتاتوری طبقه حاکم را به وحشیانه ترین شکلی اعمال کرده و هرگونه خواست دمکراتیک و ملی را به طور قهرآمیز سرکوب می سازد.

اگر عمیقاً به چنین واقعیتی توجه نماییم می بینیم که تمامی خلقهای ایران در چنین پروسه ای زیر ستم طبقه بورژوازی وابسته و مناسبات امپریالیستی و خود امپریالیسم قرار دارند. هرچند که در این میان، تنها خلق فارس از این مزیت برخوردار است که، زبان این خلق، زبان رسمی ایران گشته است. **بر این اساس خلقهای ما از خلق فارس گرفته تا دیگر خلقهایی که از ستم مضاعف ملی رنج می برند، در امر استقلال از امپریالیسم مشترکند و از این جنبه، مسئله ملی مشترکی دارند.** این پیچیدگی مسئله ملی در ایران است. از یک طرف همه خلقهای ایران بدون استثناء در مقابل امپریالیسم مسئله ملی دارند و از طرف دیگر حکومت مرکزی و دقت کنید (نه ملت فارس)، به دیگر خلقهای ایران ستم ملی روا می دارد. حال بیایید و به مسئله خواست ملی و ستم ملی در این چارچوب و برخورد نظام بورژوازی وابسته با آن در ایران نگاه کنید؛ بیایید به اعمال محدودیتهای شدید و وسیع فرهنگی بر علیه خلقهای تحت ستم نگاه کنید، به مسئله قوانین، زبان، آموزش و پرورش نگاه کنید، و خلاصه هر جنبه ای از حیات ملتهای تحت ستم در ایران و رابطه آنها با طبقه بورژوازی وابسته و دیکتاتوری امپریالیستی حاکم بر جامعه ما را در نظر بگیرید، آن وقت در این تصویر گوشه ای از اوضاع نابسامان حیات خلقهای محروم ایران و سرکوب سیستماتیک و روزمره تمامی خواستهای دمکراتیک و منجمله خواستهای ملی را به شکل برجسته ای می شود دید. تا جایی که همانطور که قبلاً نیز متذکر شدم، ایران تحت سلطه بورژوازی وابسته به زندان خلقهای تحت ستم تبدیل شده است.

اگر بخواهم آنچه که تاکنون گفته شده را جمع بندی کنم، باید اذعان نمود که رشد مبارزات ملی و در حقیقت جنبش ملی خلقهای تحت ستم در ایران ریشه در چنین اوضاعی داشته و به اعتبار همین حقیقت است که **ما معتقدیم در ایران مسئله ستم ملی و مبارزه برای حل این ستم، به مسئله حل سلطه امپریالیسم و بورژوازی وابسته در ایران گره خورده و به بخشی از مبارزه عمومی برای درهم شکستن این سلطه اهریمنی و نظام بورژوازی وابسته که مظهر پارز ستمگری ملی در کشور ما میباید تبدیل شده است.** هرگاه مسئله را به این شکل درست مطرح کنیم، آنوقت بطور طبیعی این واقعیت جلوی ما قرار خواهد گرفت که اگر حل مسئله ستم ملی در شرایط مشخص ایران به مسئله درهم شکستن عامل اصلی این ستم یعنی بورژوازی وابسته و سلطه امپریالیستی گره خورده و اگر تمامی تجارب تاریخی مبارزاتی مردم ما ثابت کرده که درهم شکستن ماشین دولتی حاکم، تنها و تنها در جریان یک انقلاب ضد امپریالیستی و دمکراتیک و از آن مهمتر انقلابی به رهبری طبقه کارگر که پیگیرترین طبقه و نیروی انقلابی مدافع وسیعترین حقوق و آزادی هاست، امکان پذیر می باشد، در نتیجه مسئله ملی هم تنها در پروسه این انقلاب دمکراتیک و ضد امپریالیستی و به شرط رهبری طبقه کارگر و مشارکت توده هاست که می تواند به صورت صحیح و دمکراتیک حل شود.

در نتیجه اگر یکی از ملزومات پیروزی انقلاب پیشاوری ما، شرکت هرچه وسیعتر توده ها در جریان این انقلاب است، پس ضرورتاً شعار "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" نمی

نیروها به آمریکا سفر نموده و در کنفرانس هایی تحت عنوان "مسئله اقلیتها و اقوام" که توسط دشمنان شناخته شده خلقهای تحت ستم تشکیل می گردد به معرکه گیری پرداخته و این توهم را رواج میدهند که گویا راه رسیدن به آزادی و برابری ملتهای تحت ستم ایران از کانال راه حلهای امپریالیستی می گذرد. در نقطه مقابل این برخورد و جهت گیری، ما شاهد نیروها و دیدگاه های دیگری هستیم که برای مثال در همین وقایع مربوط به خیزشهای عظیم توده ای در آذربایجان به طور رسمی و غیر رسمی با استدلالهایی نظیر اینکه چرا فلان شعار ارتجاعی هم در این اعتراضات داده شده، بر علیه حرکت عادلانه مردم به پا خاسته، موضع می گیرند. و اصولاً ستم ملی بر مردم آذربایجان و خلق ترک را انکار می کنند. این مثالهای عینی در حالی که از وجود مواضع و راه حلهای مختلف در رابطه با مسئله ملی در ایران خبر می دهد در همان حال نشانگر ضرورت ارائه یک راه حل دمکراتیک برای رفع ستم ملی از طرف نیروهای آزادیخواه و مدافعين واقعی مسئله ملی است.

در نتیجه اجازه دهید که ببینیم که ارائه یک راه حل دمکراتیک در جامعه ما برای پاسخ به مسئله ستم و نابرابری ملی باید بر چه اصول و کدام مبانی فکری استوار باشد. اما قبل از وارد شدن به این قسمت اجازه می خواهم دو تا سه دقیقه اشاره مختصر ولی لازمی را به مسئله ملت و زمینه های تاریخی تولد ملت و رشد آن داشته باشم. تا آنجائی که به مسئله ملی و ستم ملی بر می گردد، باید گفت که ملت و مسئله ملی یک واقعیت عینی ای است که خارج از ذهن و تراوشات ذهنی ما وجود داشته و دارای عملکرد می باشد. ملت و مسئله ملی بر خلاف تحلیلهای بیمارگونه برخی نیروها، یک مسئله "غیر ابژکتیو" و یا ساخته ذهن و اختراع این و یا آن مورخ و روشنفکر نیست، بلکه یک واقعیت مادی مستقل از ذهن ما بوده که تجلیات آن را به طور روزمره در چهارگوشه کشور خودمان شاهدیم.

اصولاً پیدایش ملت به عنوان مجموعه ای از آحاد انسانها که دارای سرزمین، تاریخ، اقتصاد، فرهنگ و زبان مشترک هستند، حاصل مرحله ای از تکامل تاریخی جامعه بشری است و تا آنجا که به تاریخ پیدایش مقله ملت بر می گردد، همانطور که رفقا مطلع هستند، در تاریخ جامعه بشری، پدیده پیدایش ملت ها و مسئله ملی با دوره زوال فنودالیسم و ظهور سرمایه داری در حال پیشرفت مشخص می شود. در چنین دورانی است که بقول لنین ما شاهد "بیداری زندگی ملی و جنبشهای ملی" هستیم که از دل نظام میرنده فنودالی درآمده و این جنبشهای ملی بر علیه تمام ستمها و موانع موجود فنودالی بر سر راه رشد سرمایه داری مبارزه کرده و هدف غائی آنها تشکیل دولتهای مستقل ملی در محدوده های جغرافیایی مشخص است.

اما با رشد و انکشاف نظام بورژوازی و تکامل آن به امپریالیسم و سلطه جهانی سرمایه مالی ما شاهدیم که کیفیت مسئله ملی هم به تدریج فرق کرد. به این معنی که با به زیر سلطه امپریالیسم کشیده شدن جوامع مختلف، مسئله ملی از چهارچوب صرفاً مرزهای داخلی، خارج شده و مقابله با امپریالیسم و خارج شدن از زیر نفوذ این قدرت، در سطح جهانی کیفیت جدیدی به مسئله ملی داد. در شرایطی که بقول لنین در سراسر دنیا ما شاهد سیطره و ظلم و ستم "مشتی قدرتهای بزرگ بر علیه سلسله خلقها" هستیم، مسئله ملی و مبارزه برای رفع ستم ملی، ابعادی فرا مرزی پیدا کرده و به بخشی جدائی ناپذیر از مبارزه عمومی و بین المللی طبقه کارگر و زحمتکش در سراسر دنیا بر علیه

مرزبندی می کند و هم با عظمت طلبی شوینبستهائی که چه زیر نام "تمامیت ارضی" و یا زیر لفافه شعارهای چپ نمایانه می خواهند اراده خود را بر ملت‌های تحت ستم اعمال کنند و حق تعیین سرنوشت را پایمال کنند، خط فاصل می کشند. ما می گوئیم هیچ راهی برای تضمین برابری و برادری ملت‌ها در ایران و تقویت همبستگی مبارزاتی آنها در پیکار بر علیه دشمن مشترک یعنی نظام دیکتاتوری و رژیم ستمگر حاکم مطمئن تر از این وجود ندارد که انقلابیون واقعی همواره در تبلیغات خودشان، بر شعار "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" تاکید نموده و با شفافیت کمونیستی شرایط تحقق این حق را مطرح نمایند.

در قسمت پایانی صحبت‌م اگر اجازه بدهید می خواستم به برخی ایده های رایج در مورد مسئله ستم ملی و حل آن در شرایط فعلی، مختصراً اشاره کرده و بحث ام را به پایان ببرم.

متأسفانه تحولاتی که بویژه در یک دهه اخیر، در سطح جهانی اتفاق افتاده و بطور مثال، مساله جنگ در یوگسلاوی و تکه پاره شدن این کشور، به گرایش در میان روشنفکران ما دامن زده است که مطابق آن گویا پذیرش ستم ملی و پذیرش مسئله ملی و تاکید بر حق تعیین سرنوشت خلفا به عنوان دمکراتیک ترین راه، الزاماً با جدائی و "بالکانیزه" شدن همراه می شود. و مدافعین شعار "حق تعیین سرنوشت" با تکرار آن در واقع **به توطئه های امپریالیستی** امکان مانور می دهند. به این اعتبار، بخشی از این نیروها فکر می کنند که با حذف شعار کمونیستی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش از برنامه خود، جلوی "توطئه های امپریالیستی" را می گیرند. این ایده نادرستی است و بر واقعیت منطبق نیست. چرا که اولاً تحولات بالکان در دهه نود و به طور اولی جنگهای طولانی و خونینی که در این منطقه براه افتاد، حاصل این واقعیت نبود که گویا مردم صرب، کروآت و مسلمان ... که اتفاقاً در چارچوب یوگسلاوی سابق سابقه درخشان یک جنگ مقاومت ضد فاشیستی بر علیه آلمان هیتلری را داشته و سالها در کنار هم برادرانه زندگی کرده بودند، **به ناگاه برای حق تعیین سرنوشت خود در اواسط دهه ۹۰ پرخاسته و فجایعی که در آنجا آفریده شد و هنوز هم ادامه دارد نتیجه تلاش برای تحقق حق ملل در تعیین سرنوشت بود.** برعکس اگر با استناد به شواهد و مدارک عینی به اوضاع یوگسلاوی سابق بنگریم، خواهیم دید که آتش جنگ خونین بالکان اساساً بر بستر شدید رقابت بین دولتهای امپریالیستی اروپایی و آمریکا با هدف گسترش بازارها و توسعه منطقه نفوذ سرمایه های خودشان بود که برافروخته شد. **یوگسلاوی بر بستر جنگ بین سرمایه های امپریالیستی دچار انشقاق شد و نه بر بستر مبارزات ملی ملت‌های مختلف ساکن این منطقه.** برای اثبات این مدعا کافی است که به زمینه های مادی این جنگ - که مدت کوتاهی پس از فروپاشی شوروی و تشدید رقابت قدرتهای امپریالیستی دیگر برای توسعه بازار هایشان - نگاه کنیم و بعد ببینیم که بر بستر این تضاد چگونه امپریالیستها با آفریدن انواع دار و دسته های مزدور و وابسته **تحت عنوان "مبارزین ملی" در کراوسی، بوسنی، مقدونیه، آلبانی، کاساوا جنایات وحشتناکی را بر علیه توده های زحمتکش ملل این منطقه آفریدند و شبه جزیره بالکان را نهایتاً در بین خود تجدید تقسیم کرده اند.** با توجه به این واقعیت اگر امروز هم آمریکا در چارچوب نقشه هایی که برای توسعه حضور نظامی مستقیم خود و افزودن بخشهای بزرگتری از بازارهای جهانی به متعلقات خودش، به تحریک اختلافات ملی در ایران، عراق و ... دست بزند، آیا نیروهای کمونیست و چپ باید منکر وجود ستم ملی و از آن بدتر عقب نشینی از شعار حق ملل تحت ستم در تعیین آزادانه سرنوشت خویش بشوند و یا این نیروها باید به دلیل امکان و خطر دخالت‌ها و تحریکات ضد انقلابی آمریکا از جنبشهای ملی و انقلابی توده های تحت ستم دفاع ننمایند؟! اتخاذ چنین موضعی در بهترین حالت نشانه سپر انداختن در مقابل امپریالیسم در یکی از مهمترین مسائل انقلاب پرولتری یعنی ستم ملی و مبارزه برای رفع آن می باشد. اگر ستم ملی و مبارزه برای برطرف کردن این ستم یک واقعیت عینی در جامعه ماست، پس باید فهمید که اتفاقاً به دلیل اهمیت این مسئله، نیروهای طبقات مختلف هم بسته به امکانات مادی و قدرت خود تلاش می ورزند تا روی این مسئله مانند هر مسئله و جنبش اجتماعی دیگر، (جنبش زنان، کارگران، دانشجویان و ...) انگشت نهاده و بر افکار عمومی تأثیر گذاری نمایند. بنابراین سیاست صحیح کمونیستی تلاش برای طرح شعارهای صحیح و تأثیرگذاری بر امواج این مبارزات با هدف بسیج توده ها زیر این شعارهای درست بر علیه دشمنانشان است، و نه رها کردن آنان در زیر پرچم امپریالیستها و مرتجعین.

ایده نادرست دیگری هم که در رابطه با شعار حق تعیین سرنوشت مطرح می گردد و من مایلم به عنوان حسن ختام بحث امروز به آن اشاره کنم این است که در سطح روشنفکران، ما در سالهای اخیر شاهدیم که **عده ای مطرح می کنند که پذیرفتن حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به معنای پذیرفتن دولتهای مستقل ملی و به این اعتبار اقدامی برای تکه پاره کردن ملت‌ها و خدشه دار کردن وحدت طبقاتی است و نیروهایی که برای سوسیالیسم مبارزه می کنند با پذیرفتن این شعار در حقیقت به یک عقب گرد دست می زنند. عقب گردی که پیروسه رسیدن به سوسیالیسم را کند می کند.**

ادامه در صفحه ۱۳

تواند از برنامه چنین انقلابی حذف گردد و طبقه کارگر را از انرژی مبارزاتی و ترقی خواهانه یکی از مهمترین متحدین خودش یعنی ملت‌های تحت ستم محروم ننماید. به این اعتبار است که ما از شعار "حق ملل در تعیین سرنوشت" خودشان بدون هیچ قید و شرطی دفاع می کنیم و آن را در وسیعترین جلوه بروز خودش یعنی **حق جدائی** بر پرچم خودمان حک می کنیم. اما بلافاصله در رابطه با چگونگی تحقق این اصل مبارزاتی بر دو نکته مهم تاکید می کنیم، که خط قاطعی از یک سو **بین کمونیستها با ناسیونالیست‌های افراطی که به شکلی خواهان حل مسئله ملی با حفظ مناسبات امپریالیستی یا با اعمال نفوذ امپریالیستها هستند، می کشد.** و از طرف دیگر **مرزبندی اصولی بین کمونیستها با شوینبسته امپریالیستی و تمامی طرفداران مرتجع آن ترسیم می کند.**

نکته اول اینکه، به عنوان مدافعین شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ما صراحتاً تاکید می کنیم که تأمین حق ملت‌های تحت ستم تنها در یک شرایط دمکراتیک یعنی وجود یک محیط آزاد که در آن خلق‌های تحت ستم بتوانند اراده و نظر خودشان را درباره سرنوشت خودشان بیان و اعمال نمایند امکان پذیر خواهد بود. به این اعتبار است که ما تاکید می کنیم مبارزه برای تأمین حق تعیین سرنوشت در ایران، به ایجاد فضای دمکراتیک و به برقراری دمکراسی گره خورده، یعنی **تا دمکراسی برقرار نباشد از شرایط لازم برای حل عادلانه و قطعی مسئله ملی در ایران حتی سخنی هم نمی توان به میان آورد.** در نتیجه منافع عمومی تمامی خلق‌های تحت ستم ایران و تمام نیروهای مبارز و انقلابی که برای تحقق این حق مبارزه می کنند این است که با تمام قوا، امر انقلاب و جنبش انقلابی جاری برای برافکندن بساط رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و نظام دیکتاتوری حاکم را تقویت نمایند.

نکته دوم اینکه، ما در حالی که شعار حق تعیین سرنوشت تا سر حد جدائی را به عنوان یک اصل برنامه ای و پرنسیب کمونیستی می پذیریم، به هیچ وجه مبلغ جدائی خلق‌ها از یکدیگر نیستیم. (مثال حق طلاق)، برعکس ما در تبلیغات خودمان فواید الحاق داوطلبانه را برای تمام خلق‌های تحت ستم توضیح می دهیم. ما معتقدیم که منافع و مصالح تمامی خلق‌های تحت ستم و بویژه طبقه کارگر این ملت‌ها در این است که **در چارچوب یک ایران آزاد و دمکراتیک، در شرایط حاکمیت یک نظام دمکراتیک و یک دولت بزرگ واحد، یک اقتصاد غنی و برنامه ریزی شده و در شرایطی که در این نظام حکومتی هیچ ملتی، هیچ زبانی، هیچ فرهنگی بر ملت، زبان و فرهنگ دیگری برتری حقوقی و غیر حقوقی ندارد، در کنار همدیگر زندگی کنند و در شرایط تضمین تساوی حقوق در تمام زمینه ها، تمامی استعدادها، نیروها و قابلیت‌های مادی و معنوی آحاد این ملل برای رشد و آبادانی و شکوفائی اقتصادی این کشور متمرکز گردد.** بنابراین تا آنجا که به ما بر می گردد، **خواست الحاق آزادانه و داوطلبانه، شعار آزادی جدائی را تکمیل می کند.** با این همه باید به این نکته مهم و اساسی توجه داشت که تصمیم نهائی را ما نمی گیریم، بلکه خود آن ملت‌ها در یک شرایط آزاد و دمکراتیک خواهند گرفت. در واقع یک موضع کمونیستی، ضمن پذیرفتن حق تعیین سرنوشت در مورد ملل تحت ستم، به این معنی که مردم ملت تحت ستم در یک شرایط آزاد، حق اعمال اراده بر سرنوشت خودشان و حق انتخاب در مورد باقی ماندن و یا جدائی و تشکیل یک دولت مستقل را دارند، هم قاطعانه با خطر ناسیونالیسم افراطی و تنگ نظری ملتی که همه چیز را از نقطه نظر منافع تنگ ملی می بیند و خواهان شقه شقه شدن ملت‌ها و تضعیف برادری بین آنهاست



است از دست او خارج شود به سازمان دادن حمله به تجمعات زنان مبارز و معترض می پردازد و با ضرب و شتم آنان و دستگیری عناصری می کوشد تا مانع از پیشروی این مبارزات شود (این واقیعت را ما در ۲۲ خرداد سال گذشته در حمله سازمان یافته نیروهای سرکوبگر همچون پلیس های زن به تجمع زنان در میدان ۷ تیر تهران شاهد بودیم) و از طرف دیگر با فضا دادن به آن دسته از زنان در این جنبش که منافع طبقاتیشان در حفظ سیستم اقتصادی- اجتماعی حاکم نهفته است و از این رو بسیار مواظب هستند تا حرکتی بر ضد کلیت رژیم جمهوری اسلامی و سرنگونی آن صورت نگیرد، مبارزه زنان را صرفاً در چهار چوب های اصلاح طلبانه و رفورمیستی محدود و مختق سازد.

اگر مبارزه برای لغو و تغییر قوانین زن ستیز حاکم یک مبارزه بر حق و درستی است، اما دامن زدن به این توهم که گویا جمهوری اسلامی می تواند قوانین زن ستیز خود را ملغی ساخته و آن ها را به نفع زنان تغییر دهد، خاک پاشیدن به چشم زنان ستمدیده ایران می باشد. جمهوری اسلامی نه فقط به عنوان یک رژیم مذهبی نمی تواند حتی برابری حقوقی زن و مرد را پذیرا شود بلکه به عنوان یک رژیم مدافع سیستم سرمایه داری وابسته در ایران، در شرایطی که این سیستم در بحران به سر می برد نیز قادر به تحقق چنین امری نیست. اتفاقاً زن ستیزی رژیم جمهوری اسلامی درست در جهت حفظ سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران و خدمت به آن قرار دارد و همه تلاش های این رژیم در پایمال کردن حقوق زنان و رواج فرهنگ مردسالارانه که آن را با ایدئولوژی اسلامی خود توجیه می کند از همین واقیعت نشأت گرفته است. بنابراین در شرایطی که زن ستیزی با موجودیت رژیم جمهوری اسلامی تنیده شده است، تصور این که با وجود چنین رژیمی قوانین ارتجاعی آن بر ضد زن در کلیت خود در ایران تغییر یافته و یا لغو شود، ادامه در صفحه ۱۳

اسلامی سخن گفته و می کوشند ضمن حفظ اس و اساس وضع موجود اصلاحاتی در آن داده شود، پیش برده است. در پی اجرای چنین سیاستی بود که در سال ۱۳۸۱ رژیم بطور ظاهراً غیر مترقبه اجازه برگزاری علنی مراسم ۸ مارس را داد و تا آنجا پیش رفت که حتی از میان خود دست اندرکاران رژیم مردسالار جمهوری اسلامی، حتی از میان مردها- کسانی چون مهاجرانی، وزیر ارشاد سابق خاتمی- عهده دار به اصطلاح دفاع از حقوق زن شدند. در ضمن، از آن زمان به بعد فعالیت های علنی در رابطه با مسایل زنان نمود هر چه بیشتری یافته است.

زنان در ایران چه متعلق به اقشار مرفه و نیمه مرفه جامعه باشند و چه خود کارگر و زحمتکش بوده باشند، تحت شرایط بسیار ظالمانه ای قرار دارند. به خصوص بر زنان کارگر و زحمتکش و زنان طبقات پائین جامعه چنان ظلم ها و ستم ها، اجحافات و تبعیضات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اعمال می شود که بازگویی هریک از آن ها کافیسست تا عمق و ابعاد شرایط جهنمی و حشتناک حاکم بر زندگی زنان در ایران، بر ملا گردد. سلطه یک رژیم مذهبی که رسومات ارتجاعی زن ستیز متعلق به اعصار و قرون گذشته را در قوانین خود رسمیت داده و به اجرا گذاشته است، اصلی ترین عاملی است که دست و پای زنان را در زنجیر قرار داده و مناسب ترین شرایط را برای استثمار هر چه شدیدتر و گسترده تر نیروی کار زنان کارگر و زحمتکش بوجود آورده است. بر چنین زمینه ای است که در سال های گذشته هر جا زنان امکان یافته اند از مطالبات خویش سخن بگویند، خواست های کاملاً به جا و برحق را مطرح نموده اند؛ خواست هائی نظیر مزد برابر در مقابل کار برابر، لغو قرار دادهای موقت، ممنوعیت تعدد زوجات، بالا بردن سن مسئولیت کیفری به ۱۸ سال، حق برخورداری از حق طلاق، حق شهادت و قضاوت، حق "حضانة" و "ولایت" پدر و مادر بر فرزندان به طور مساوی و غیره. حتی گاه به موارد عمومی مهمی چون درخواست برای آزادی بیان، ایجاد آزادانه تشکل و یا تقبیح حمله نظامی آمریکا به ایران نیز بر می خوریم. اما این نقص هم وجود دارد که بعضی موارد پر اهمیت نظیر خواست آزادی پوشش، حق سقط جنین و غیره در این مطالبات دیده نمی شود. تشریح و توضیح قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی تلاش مثبت دیگری است که در سال های اخیر صورت گرفته و مسلماً در خدمت رشد آگاهی جمعی و افشای هر چه بیشتر رژیم مذهبی و زن ستیز حاکم بر جامعه ایران قرار دارد.

در چنین شرایطی است که رژیم در پی اجرای سیاست کنترل مبارزات زنان و محصور کردن آن در چهار چوب های رفورمیستی، از یک طرف هر جا احساس می کند که کنترل مبارزات علنی زنان ممکن

در گرامیداشت روز زن!

اشرف دهقانی

روز جهانی زن بر همه زنان آزادیخواه ایران و به خصوص بر زنان کارگر و زحمتکش ما مبارک باد.

بار دیگر فرا رسیدن ۸ مارس، روزی که به پشتوانه مبارزات زنان کارگر و پیشروان سوسیالیست آنان به عنوان روز زن رسمیت یافته، فرصتی بوجود آورده است که بتوان در رابطه با برخی مسایل مربوط به رویدادهای جاری در جنبش زنان، با عزیزان فعال در این جنبش صحبت نمود.

همانطور که می دانیم از بدو روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی، رژیمی که زن ستیزی یکی از اجزای وجودی آن را تشکیل می دهد، زنان مبارز ایران همواره بر علیه ستم ها، زورگویی ها و برخوردهای ارتجاعی که بر علیه آنها اعمال می شود مبارزه کرده و علیرغم سیاست های شدیداً خشونت بار و ارتجاعی این رژیم در مورد زنان، علیرغم همه سنگسارها، همه اسید پاشی ها و ضرب و شتم ها و تحقیر و توهین ها، به شرایط تحمیلی این رژیم جنایتکار تمکین ننموده و در جهت تحقق حقوق پایمال شده خویش از پای ننشسته اند. به یمن تداوم و رشد روزافزون چنین مبارزه ای است که امروز جنبش زنان در ایران به عنوان یک جنبش گسترده در سطح جامعه و جاری در اعماق آن، جنبشی که از پتانسیل مبارزاتی قدرتمندی برخوردار است، به یک واقیعت عینی تبدیل گشته- تا آنجا که هیچکس قادر به انکار آن نیست. همین نقطه قوت اما حساسیت دشمنان مردم نسبت به مبارزه زنان در ایران را برانگیخته و باعث شده است که آنها عمدتاً در لباس به اصطلاح طرفداری از زنان در جهت منحرف کردن مسیر جنبش زنان و هرز بردن نیروی مبارزاتی آن دست به کار شوند. در این میان باید دید که رژیم جمهوری اسلامی در حال حاضر چه سیاستی را در قبال این جنبش در پیش گرفته است؟! بررسی درست و هوشیارانه این سیاست است که می تواند ما را هر چه بیشتر به کنه واقیعات و مسایلی که امروز در رابطه با جنبش زنان در ایران می گذرد، واقف سازد.

واقیعت این است که جمهوری اسلامی در قبال جنبش زنان همان سیاستی را دنبال می کند که در رابطه با مبارزات دیگر بخش های جامعه نیز در پیش گرفته است. این سیاست را بطور خلاصه می توان اینطور توصیف نمود: سرکوب مداوم حرکت های مبارزاتی و در عین حال کنترل آنها به گونه ای که جنبش در مسیری پیش رود که آسیبی به سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران و رژیم جمهوری اسلامی وارد نیاید. رژیم این سیاست را از زمان خاتمی عمدتاً با فضا دادن به رواج اندیشه ها و حرکت های رفورمیستی ای که از امکان اصلاح پذیری رژیم جمهوری

گفتگوی پیام فدائی با رفیق نصیر تبریزی از زندانیان دهه ۶۰!

پیام فدائی: با تشکر از این که این گفتگو را پذیرفتید. لطفاً خودتان را هر طور که مایل هستید، معرفی کنید.

پاسخ: با سلام، من نصیر تبریزی هستم.

پیام فدائی: قبل از هر چیز بگذارید سؤال کنم که به چه اتهامی و در چه زمانی دستگیر شدید؟

پاسخ: به اتهام هواداری و خواندن نشریات سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت) و در آبان ماه سال ۶۰ دستگیر شدم.

پیام فدائی: وقتی دستگیر شدید شما را به کدام بازداشتگاه بردند؟

پاسخ: زندان اوین در تهران.

پیام فدائی: آیا در زمان دستگیری، شکنجه شدید؟ لطفاً نوع شکنجه هائی که شما خود شخصاً تجربه کرده اید را بگوئید.

پاسخ: مشخصاً از لحظه دستگیری (حالا چه در خیابان، خانه، اتوبوس و یا هر مکان دیگری ..) شکنجه شروع می شود با ایجاد رعب و وحشت، فحاشی و غیره... که تا حدودی بشکل یکسان درمورد اکثر دستگیر شدگان اعمال میشود، اما شکنجه سیستماتیک بسته به موقعیت سازمانی، تشکیلاتی و اینکه فرد دستگیر شده تا چه اندازه میتواند حامل اطلاعات باشد، فرق میکرد، اما در مورد خودم در آغاز و در همان حالت ایستاده و در حالی که چشمهایم را نیز بسته بودند با مشت و لگد به جانم افتادند که در ادامه به چرخشی تبدیل شد. منظور

از چرخشی زمانی است که بازجوها دو، سه نفری از زاویه های مختلف می ریختند سرزندانی و با مشت و لگد زندانی را همانند توپ به هم پاس میدادند. بعد کابل زدن بود که به تمامی اعضاء بدنم در حالتی که بر روی صندلی نشانده بودند فرود می آوردند. کابل زدن های متوالی به پشت و بویژه کف پاها ی بسته به میله تخت های ارتشی و هر از چندی وادار به راه رفتن برای جلوگیری از متورم و پاره شدن پوست پاها برای ادامه کابل زدن که شکنجه معمول بود و در من نیز صورت گرفت. قپونه کردن نیز که خود شکلهای مختلف داشت و معمولاً به این صورت بود که دست و پا ی زندانی را دستبند زده و از مکانی یا جایی آویزان می کردند، در مورد خود من به این شکل بود که: دستهایم را از پشت دستبند زدند و بر روی شکم دراز ام کردند و بعد یک صندلی را طوری رویم قرار دادند که تمام هیكلم مابین چهارپایه صندلی قرار گرفت و پشتی صندلی به سمت سرم بود. چیزی شبیه طناب یا سیم برق را از وسط دستبندم عبور داده بودند و شکنجه گر که روی صندلی نشسته بود، با تکیه گاه قرار دادن پشتی صندلی طناب را می کشید. در این حالت نیم تنه من هماهنگ با کشیده شدن دستهای بسته ام به سمت بالا حرکت داده میشد. این شکنجه درد شدیدی روی دستها ایجاد می کند و آثار آن نیز تا مدتها می ماند. وقتی برای مدتی این عمل تکرار می گشت دستها از ناحیه شانیه ها بیجس شده و برای مدتی طولانی (سه، چهارماه) دستها قدرت خود را موقتا از دست میدادند، حتی قادر به بلند کردن یک قاشق غذا به سمت دهان را نبودند و حتماً باید از دو دست استفاده و

همزمان دهان را برای گرفتن غذا به سمت پائین می آوردی. از شکنجه های دیگری که بر من اعمال کردند ایستاده نگه داشتن و در همان حال یکدفعه زیر مشت و لگد گرفتیم بود.

پیام فدائی: دستگیری شما در سال ۶۰ هم زمان بود با موج گسترده دستگیری های جمهوری اسلامی و برخوردهای به غایت جنایتکارانه جلاان رژیم در زندان ها؛ لطفاً تا آنجا که امکان دارد در مورد فضای اوین در مقطع دستگیری صحبت کنید.

پاسخ: پس از استنشاق آخرین هوای تازه وقتی با چشمهایی بسته وارد راهرو ماندگی شدم بوی عرق، تعفن و آه و ناله زندانیان شکنجه شده که تمامی راهرو را پر کرده بود، توجهم را جلب کرد. در چنین وضعیتی به دلیل ازدحام دستگیر شده ها، چه بسا که در حال عبور بعلت اینکه با چشم بند هستی و نمی توانی بینی پایت به پاها و بدن شکنجه شده یک زندانی دیگر برخورد کند و تو با شنیدن فریاد این زندانی تازه می فهمی چه اتفاقی افتاده است و این در حالی است که فریاد افراد زیر بازجویی هم لحظه ای قطع نمی شود. وقتی که وارد این محیط شدم در ابتدا من را مقابل دری کنار دیوار نشاندهند. تا زمانی که دوبا ره بسراغم بیایند، سرم را بالا گرفته وسعی کردم تا از زیر چشم بند نگاهی به اطراف بیندازم که بشدت با مشت و لگد فردی که نمی دانم بازجو بود و یا آبدارچی و یا پاسدار (چون فرقی نمی کرد در آنجا هر مأمور ریز و درشت رفتارشدیداً خشونت آمیزی با زندانی داشت) مواجه شدم. بر اثر شدت ضربات وارده به زمین افتادم. در همان یک لحظه قبل از کتک که از زیر چشم بند محیط را دیدم، با انسانهایی مواجه

شدم که نشسته ویا درازکش از درد ناله و فغان میکردند ، زنان بیهوش ودر چادر پیچیده را دیدم که تنها حرکت ناشی از درد شکنجه ، نشان زنده بودنشان بود . در انعکاس به ضرباتی که خورده بودم فریاد زدم که چرا میزنی مگر من چکار کردم برای چی میزنی؟! به این ترتیب افراد دیگر متوجه شدند که تازه دستگیرشده ام. فضای کلی را که در آن زمان در جریانش قرار گرفتم را این طور توضیح می دهم: در آن موقعیت اگر شانس داشتی وزندانی با تجربه و از قبل دستگیر شده ای که از بند برای بازجویی آورده بودند بغل دستت قرار می گرفت ، یواشکی سر حرف را باز میکرد و سریع هشدارهایی را بهت انتقال میداد و اگر هم بد می آوردی و در آن حالت گیجی دستگیری ، پاسداری یا فرد بریده ای و یا خود بازجو کنار دستت می نشست فاعدتا خیلی یواش می پرسید: تازه دستگیر شده ای ؟ و اضافه می کرد: من الان آزاد میشوم اگر شماره تلفن یا آدرس داری بده تا به آنها اطلاع بدهم! اگر فرد مزبور با واکنش منفی زندانی روبرو میشد، آن فرد که از زندانبانان بود بلند شده ویا مشمت و لگد زندانی تازه دستگیر شده را زیر ضرب گرفته و با منافق و کافر خطاب کردن او از آنجا دور میشد. از این لحظه به بعد بود که دوران بازجویی شروع می شد. دوران توهین ، حقارت ، شکنجه ، تجاوز، تحقیرشدن ، خرد شدن و ایستادگی ، ایثار ، از خود گذشتگی ، مقاومتها وجانباختن در راه آرمانها واعدام ها بسته به موقعیت و فعالیت فرد دستگیر شده ، آغاز می گشت .

پیام فدائی: آیا شما در زمان بازجویی خود شاهد شکنجه دیگران بودید؟ اگر آری این موارد را توضیح دهید.

پاسخ : ببینید در سال شصت به علت اینکه رژیم در موقعیت حساسی قرار گرفته بود به وحشیانه ترین وجه با زندانیان برخورد می کرد. در اوین من به چشم خود دیدم که عملاً تمامی مسئولین زندان (رئیس ، معاون ، سر بازجو ، بازجوها ، پاسداران ، زندانبانان ، آبدارچی ، آشپز و) از هیچ امکانی برای اذیت و آزار زندانی دریغ نمی کردند. آنها بقدری هار و وحشی شده بودند که لحظه ای ازکتک زدن و شکنجه باز نمی ایستادند. به علت دستگیریهای گسترده، شکنجه شدن و کابل خوردن چند نفر در زیر یک سقف و در کنار هم کاملاً رایج بود. و فرد زیر بازجویی از هیا هوی های بسیار مثلاً از پرسش های شکنجه گران ، کتک زدن و فریاد زدن، فحش و ناسزا گفتنها ، صدای دیوانه وار الله اکبر به همرا ه صدای وزوزه بر خورد کابل ها به کف پا و بدن زندانیان و پاسخهای ، نمیدانم ها، مرا اشتباهی گرفته اید و ناله های توأم با گریه ، فریادهای ناشی از درد و خشم، بلی از همه اینها کاملاً متوجه شکنجه دیگران می شد. یا زمانی که در راهرو به انتظار رسیدن نوبت بازجویی نشسته بودی ، شنیدن فریاد های ناشی از درد و گاه ناسزا به مسئولین رژیم ، صدای های کوبانده شدن بدنهای زندانیان به در و دیوار امری عادی بود. با وجودی که چشمانمان بسته بود شکنجه شدن فرد یا افرادی را هم زمان با تمام وجودمان احساس ولمس میکردیم. هر کس با دیدن وضع خود براحتی می توانست بفهمد که چه بر سر دیگران دارند می آورند.

پیام فدائی: بر اساس تجربه شخص شما آیا فضای زندان در زمان دستگیری در آن زمان فضای مقاومت بود و یا بر عکس؟

پاسخ : اولین بار که چشم بندم را در توالی و بدور از چشم پاسداران ، بالا زدم زمانی بود که پس از اولین کابل خوردنها (کف پاها) و توپ فوتبال شدن به اجبار برای راه رفتن و ادراک کردن به توالی برده شدم . دیدن پاهای باد کرده ، سروصورت پف کرده و خون آلود یک لحظه تمام وجودم را دچار یاس و نا امید کرد . چهره تمامی آنهاپی که در آنجا بودند تا آنجا که می شد دید همه شکنجه و تکیده ، ژولیده و لولیده می نمودند. تصویری که در نگاه اول در چنین شرایطی تداعی میشد نوعی سردرگمی ، ترس و واهمه (به هر شکلش. مثلاً ترس و واهمه از اینکه آیا تو را میشناسند ؟ تا چه مقدار درمورد تو میدانند ؟ وغیره) است که تا حدودی عکس فضای مقاومت را انعکاس می دهد. اما این حاصل دل نگرانی های شرایط زیر بازجویی بود. واقعیت این است که با باز توصیف کردن آن شرایط زمانی و مکانی ، صادقانه میتوانم پاسخ دهم که فضای مقاومت بود. اما مقاومت به چه مفهومی و در چه شرایطی ودر مقابل کدام حد از سرکوب ؟ مقاومت در دستگیریهای قبل از دهه شصت ، مقاومت تهاجمی بود چرا که بازجوها و زندانبانان هنوز چهره سال ۶۰ خود را نشان نداده بودند .اما مقاومت بعد از سرکوب سیستماتیک اشکال دیگری گرفت.

در زندان با دو شکل از مقاومت روبرو بودی مقاومت تهاجمی در رده های بالای سازمانی تشکیلاتی (اگر

شناخته شده بودند) و مقاومت کلی که در بین زندانیان خود را در اشکال مختلفی نشان می داد. از قبیل لیخنه زدن به روی هم، ردو بدل کردن خبری، خواندن آواز دلنشینی، انجام بازیهای جمعی، کشیدن اشتراکی یک نخ سیگار بدور از چشم زندانیان در وقت کم دستشویی و پائیدن نگهبان توسط دیگرانی که سیگاری نبودند، رعایت کامل افرادی که شکنجه شده و به اطاق بر میگشتند، گریه و تأسف از اعدام هم اطاقیت که چند ساعت قبل از زیر هشت اسمش را خوانده بودند، آری، من تمامی اینها را در دورانی که دوران خون لیسیدن گرگهای سگ نما (کچوئی ها و لاجوردیها و.....) بود و آنها برای برپایی بساط شکنجه، دار و تیرباران فرزندان خلق، زوزه های پیروزی!!! سر داده بودند، به عینه دیدم. فضای آن ماهها را مقاومت می بینم چرا که کاربرد مقاومت در مقابل دژخیمان بسته به شرایط فرق میکرد. زمانی زندانی در بند در مقابل فرمان آتش جلاخان، فریاد مرگ بر جلاخان سر میداد و زمانی در بازگشت از بازجویی تنها تبسمی در چهارچوب ورودی اطاق نشان می داد که معنایی جز پایداری نداشت. اما بویژه از نیمه دوم سال شصت و سیاست و برنامه سردمداران رژیم جنایتکار در سرکوب عربان مبارزین، آزادیخواهان ویا هر جنبنده مخالف در درون و بیرون زندانها و با به همکاری کشاندن تعدادی از رهبران و اعضاء جریانات سیاسی (مذهبی و مارکسیستی) در اوین بعد از دستگیریشان (حال زیر شکنجه و یا به هر دلیلی) و خیانت و همکاری توده ای - اکثریتی ها در بیرون از زندان با دادستانی انقلاب و در حالی که سیاست ضد انقلابی شان بوسیله

بازداشت شدگانیشان نیز کاملاً در زندان انعکاس داشت، شکل و شیوه کلی مقاومت تغییر کرد.

پیام فدائی: آیا کسانی در زندان به چهره های مقاومت تبدیل شده بودند اگر می دانید نام ببرید.

پاسخ: تمامی رفقا و آزادیخواهانی که به هر شکلی زیر شکنجه شهید شدند و یا به دار کشیده شدند ویا تیرباران شدند چه آنانی که شناخته شده هستند و چه آنانی که نا شناخته ماندند، تمامی آنها اسطوره مقاومت این دوران هستند. دورانی که جلاخان رژیم در زندانها جنایتکارانه ترین برخورد ها را در حق زندانیان اعمال می کردند. این مقاومتها هرگز فراموش نخواهند شد، مقاومت دخترانی که نباید باکره اعدام میشدند، زنانی که با جنین در شکم اعدام شدند و مادرانی که فرزندانیشان را در شرایط شکنجه حاکم بر زندانها به دنیا آوردند، مادرانی که زمانیکه با قدمهای ناخوابسته بسوی قتلگاه می رفتند که لیخنه می زدند و این جنین به نگاه کنجکاوانه کودکان خردسال خود پاسخ می دادند، به راستی به اینها بجز اسطوره های مقاومت، چه عنوان دیگری میتوان داد؟!، با تمامی اینها دلم میخواهد از دو نفر نام ببرم، زنده یاران داوود مدائن (سچفا-اقلیت) و حسین صدرآملی (مجاهدین خلق) که هر دو احترام و جایگاه خاص خود را در میان زندانیان دیگر داشتند. بویژه رفیق داوود مدائن بعلت سابقه مبارزاتیش و این که در دوره شاه نیز زندانی سیاسی بود و همچنین به خاطر شخصیت مبارزاتیش حتی در بین بچه های مجاهدین احترام بخصوصی داشت. (یکی از بچه ها در مورد رفیق داوود میگفت که

دریکی از روزها وقتی لاجوردی، رئیس زندان اوین برای سرکشی به اطاق اینها در بند دو می آید، بعد از دیدن وی، از موضع قدرت و تمسخر می گوید: تو هم که اینجایی! رفیق مدائن با صدای بلند میگوید ما که تو را خوب میشناسیم و حرفهائی می زند که لاجوردی کف شده و از اطاق بیرون می زند. یادشان زنده و گرمی باد.)

پیام فدائی: بعد از بازجویی شما را به کدام زندان فرستادند؟ آیا در اوین بودید یا به زندان دیگری فرستادند؟

پاسخ: پس از بازجوییهای اولیه که سه- چهار روز طول کشید، به بند دو زندان اوین انتقال دادند و چند بار هم از همانجا برای بازجویی صدایم کردند تا تکمیل پرونده و تشکیل دادگاه.

پیام فدائی: لطفاً در مورد اوضاع بند ۲ اوین بیشتر توضیح دهید. آیا این بند عمومی بود یا انفرادی و چند نفر در این بند بودند؟ تراکم اتاقها چگونه بود؟

پاسخ: کلاً بند دو نه عمومی بود (که در اطاقها باز باشد) نه انفرادی، بلکه چندین اطاق تقریباً سه در شش و شش در شش (را شامل می شد که تمامی درها بسته و تنها زمانی باز میشد که نوبت دستشویی و هواخوری رفتن و یا برای بازجویی صدا میکردند، تا آنجائی که یادم هست بالاترین تعداد در اطاق یک که اطاقی بود سه در شش، چهل و پنج - شش نفر و در اطاق سه (شش در شش) آخرین آمار صد و هشت نفر بودیم با دو تخت ارتشی رو هم و یک تلویزیون که تولیدات داخلی و انتخابی را پخش میکرد.

پیام فدائی: در این بند چند بار در روز دستشویی می رفتید؟ آیا هواخوری داشتید؟

وضع غذا چگونه بود؟ آیا ملاقاتی داشتید؟ آیا امکان استفاده از کتاب و روزنامه را داشتید؟ وضع بهداری چگونه بود شیوه برخورد با زندانی بیمار چگونه بود؟ آیا امکان خرید داشتید؟

پاسخ : همانطور که قبلاً اشاره کردم در اطاق (سلول) در بیست و چهار ساعت ، سه بار و هربار مابین پانزده الی بیست دقیقه برای توالی ، ظرفشویی ، لباسشویی و دوش سریع گرفتن باز میشد. به خاطر عدم توجه زندانبانان به درخواست ما برای رفتن به دستشویی، برای مواقع دستشویی (توالی) اضطراری، بعلت احتیاج شدید افرادی که زیر شکنجه و بازجویی (حالت های روحی ، روانی و جسمی) بودند، سطل کوچکی را برای استفاده در این شرایط اختصاص داده بودیم. در مورد هواخوری هم ، هر از چند گاهی (ممکن بود هر روز و یا چند روز در میان) ، ده الی پانزده دقیقه داشتیم که بیشتر به ورزش و راه رفتن خلاصه می گذشت .

وضع غذا و تغذیه. در آن مقطع مسأله ما کم بودن غذا نبود. اما غذا به لحاظ نبود پروتئین و ویتامینهای مورد نیاز بدن تعریفی نداشت. یعنی کیفیت غذا خوب نبود.

در مورد ملاقات، من قبل از انتقال به قزل حصار، دو بار ملاقاتی داشتم و این زمانی بود که بازجوییهای تقریباً تمام شده بود. چندین کتاب از جمله کتابهایی از مطهری و سروش در اطاق بود که اینها تنها منبع مطالعه بودند. مورد بهداری که پرسیدید ، ببینید خوب شکل ظاهر کار این طور بود که اطاقها لیستی تهیه میکردند برای رفتن به بهداری ، ولی به هر وسیله ای که ممکن بود و به هر بهانه ای ، از طرف زندانبانان کار شکنی میشد و در نتیجه

مداوا و پانسمان زخمها ، دردهای ناشی از شتم و ضرب و دردهای معمولی و سرماخورده گی و غیره بیشتر توسط افراد داخل اطاق که سررشته ای (دانشجو ، انترن و دکتر) از پزشکی داشتند ، انجام میگرفت .

پیام فدائی: چه مدت بعد از دستگیری شما را به دادگاه بردند؟ چگونه دادگاه را کمی توضیح دهید. آیا چشم بسته بودید؟ چه کسانی در آنجا حضور داشتند؟ چه حرفهایی زده شد و..؟ چقدر محکوم شدید؟

پاسخ : سه ، چهار ماه بعد از دستگیری برای دادگاه صدام کردند ، در دادگاه که بیشتر از دو-سه دقیقه طول نکشید چشم بسته بودم احتمالاً سه نفر در آنجا بودند (حاکم شرع که از صحبت کردنش معلوم بود آخوند است، فرد تکمیل کننده پرونده و فرد سوم)، سئوالات بیشتر در رابطه با (موارد موجود در پرونده و اینکه توبه کرده ای یا نه ؟ اگر آزاد بشوی دو باره دنبال کارهای گذشته می روی یا نه ؟) بودند و پس از آن مرا به بند برگرداندند ، و بعدا فهمیدم که دوسال حکم گرفته ام .

پیام فدائی: یعنی حکم دادگاه را در همان جا به شما ابلاغ نکردند؟

پاسخ : نخیر، بعد از مدتی که از دادگاه گذشته بود داخل بند آمده و حکم را ابلاغ کردند .

پیام فدائی : آیا دادگاه یک بار بود یا دادگاه تجدید نظر هم داشتید؟

پاسخ : در ارتباط با مورد اتهام و دستگیری یکبار به دادگاه برده شدم .

پیام فدائی: آیا پس از دادگاه و گرفتن حکم محکومیت باز هم شکنجه شدید؟

پاسخ : شکنجه بمعنی روحی و روانی همیشه و در همه حال در زندانهای جمهوری اسلامی جریان

داشت و خود داستان دیگری از قساوت مبتنی بر تفکرو سیاست بغایت ارتجاعی رژیم است. آنها به هر حال سعی می کردند که شخصیت زندانی را حسابی خرد کنند که در ادامه بدان خواهیم پرداخت ، اما به معنی شلاق و دست بند قیانی زدن و غیره مثل زمان بازجویی نبود. با اینحال بد نیست

خاطره ای را برایتان تعریف بکنم. " یکبار در وقت دستشویی که نوبت ما ساعت چهار صبح بود موقع برگشتن به اطاق ، چون من دیر کرده بودم پاسدار بند در اطاق ما را بسته بود. زمانی که من از دستشویی برگشتم به زندانبان اطاق دیگر برخوردم چون پاسدار درب اطاق آنها را برای رفتن به دستشویی باز کرده و رفته بود. از دیدن آنها بسیار خوشحال شدم و پس از احوال پرسی، سریع در اطاقمان را باز کرده و داخل اطاق شدم. وقتی پاسدار برگشته بود دیده بود در اطاق ما باز است. او با عصبانیت به اطاق آمد و پرسید که به چه دلیل در اطاق باز بوده است. بخاطر اینکه مشکلی برای بقیه بچه ها پیش نیاید، علت را گفتم و جا ماندنم در دستشویی را توضیح دادم. اما مسأله فیصله نیافت. با گزارش پاسدارتنبیه شدم و آنها مرا مجبور کردند که دو ساعت در زیر هشت با فاصله نیم متر از دیوار با پاهای باز و دستها به پشت و تکیه سر به دیوار بایستم که کاری آزار دهنده بود.

پیام فدائی: آیا پس از دادگاه و گرفتن حکم محل زندانان تغییر کرد؟

پاسخ : بله ، پس از گرفتن حکم ما را به زندان قزل حصار انتقال دادند .

پیام فدائی: کلاً چه مدت در اوین بودید؟ کمی از تجربیات خود از اوین

بگوئید. آیا اعدام های وسیع سال ۶۰ را به عینه دیدید؟

پاسخ: حدوداً پنج ماه در اسارتگاه اوین بودم. در یک کلام و در کل جز سرکوب عریان، کشتار و اعدام، نماد دیگری بر سر در این دکان قصابی نبود و نمونه بارز آن کشتار و اعدام وسیع نیمه دوم سال شصت بود. همانطور که اطلاع دارید سال شصت سال آغاز شنیع ترین و جنایتکارانه ترین کشتارهای جمهوری اسلامی در زندانها بویژه زندان اوین بود. یادم میاد هر دو روز در میان و در چند مرحله هر روز، بساط اعدام فرزندان خلق، جگرگوشه های مردم شهروروستا، عزیزان مردم کوچه و بازار توسط جلاد اوین (لاجوردی) و جانپان همراه وی برقرار بود. طی روز، زندانی را با تمامی وسائل صدا میکردند و با صدا کردن او لحظه دیدار آخر فرا میرسید. آن که میرفت و آنانی که می ماندند همگان به حادثه در حال وقوع آگاهی داشتند همانند "خود آگاهان به مرگ خویش". وقتی حسین صدرآملی را برای اعدام صدا زدند تنها پیژاما و پیراهنی به تن داشت. در آن

سرما زمستان در پاسخ به اصرار بچه ها که لباس گرم بپوش چون هوا خیلی سرد است، گفت: چند ساعت دیگر مرا اعدام میکنند، بگذارید آنهایی که بعداً دستگیر خواهند شد از این لباسها استفاده بکنند. و حسین رفت و روزهای دیگر داوود مدائن ها، احمد عامری ها، عبدالله ها و خیلی های دیگر رفتند و آنهایی که ماندند منتظر شنیدن زوزه شب پرستان خون آشام شدند. یکدفعه صدای خوفناکی می آمد مثل اینکه دارند تیر آهن خالی می کنند سه بار این صدا شنیده می شد. شلیک رگبار بود و این صدا تمامی اوین را در سکوتی غمبار فرو می برد. وبعد از آن شمارش تک تیرها (تیرهای خلاص) همراه با (اشک، خشم، نفرت، آه و افسوس) شروع می گشت:

یک، دو، سه..... ده، بیست، سی.....

صدویک، صدودو..... صدوهفتاد، صد

وهشتاد، صد و نود..... آمار اعدامیان

آن شب بود و این روند دوباره در روز بعد

تکرار می شد..... طولی نکشید که

خورشید از شرم، رخسار خود را

برکشید و غروبی حزن انگیز چهره بنمود و سپس تاریکی و سیاهی بر همه جا گسترده گشت. صورتهای در التهاب رخ دادی بود اما نه برای بازجویی، نه برای مواجه شدن با درد شلاق و کابل، نه برای خود، نه نه، نه برای عزیزان رفته و برای آنهایی که تو حتی از نزدیک نمی شناختی شان ولی دلت و وجودت با آنها بود.

پیام فدائی: افراد را بر اساس چه معیاری برای این اعدامها انتخاب می کردند؟

پاسخ: مشخصاً بیشتر اعدامیها افرادی بودند که در درگیریهای مسلحانه بعد از سی خرداد شرکت داشته و دستگیر شده بودند که بیشتر بچه های مجاهدین را شامل میگشت و از نیروهای چپ آنهایی را شامل میشد که بیشتر مسئولین ویا رده های بالای سازمانی ویا هواداران صادقی بودند که از مواضع سازمانی و تشکیلاتی خود آشکارا دفاع می کردند ویا رفقای شناخته شده ای بودند که زمان شاه نیز در زندان بودند...

(ادامه دارد)

درباره مسئله ملی ... ادامه از صفحه ۶

در پاسخ به مدافعین این تفکر هم باید گفت که اولاً در تحلیلهای آنها، دلیل این امر معلوم نیست که از کجا تحقق حق ملل در تعیین سرنوشت خویش حتماً به معنای جدائی است؟ این درست است که جدائی، یکی از اشکال تجلی حق ملل در تعیین سرنوشت و بالاترین شکل آن است **اما جوهر این اصل این است که ملتهای تحت ستم حق دارند در یک شرایط دمکراتیک و خارج از هرگونه اعمال فشار و اجبار، خودشان سرنوشت خودشان را تعیین کنند.** در نتیجه مدافعین این دیدگاه باید پاسخ بدهند که اگر خودشان را سوسیالیست می پندارند، اگر ادعای مبارزه برای سوسیالیسم دارند، به چه دلیل چنین حق دمکراتیکی را برای خلقهای تحت ستم در ایران قائل نیستند. آیا در سوسیالیسم آنها **مردم** آزاد نیستند که هر طور که خودشان صلاح دانستند سرنوشتشان را تعیین کنند؟ سوسیالیسم اینها چه نوع سوسیالیسمی است، آیا این سوسیالیسم غیر دمکراتیک (!) است؟!

از طرف دیگر تا آنجا که به مسئله ستم ملی و مبارزات ملی در ایران بر می گردد، این واقعیت روشنی است که مطالعه گرایش تاریخی خلقهای تحت ستم در این سرزمین و مثلاً در برجسته

ترین مورد این جنبشها یعنی در کردستان، نشان میدهد که اتفاقاً تا آنجا که به توده های زحمتکش تحت سیطره دیکتاتوری کنونی برمیگردد، آنها خواهان جدائی نیستند. **و در این زمینه باید بین اراده توده های تحت ستم و تبلیغات و خواست نیروهای کوچک جدائی طلب فرق گذاشت.** و بالاخره اگر مدافعین این نظر، شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و باصطلاح جدائی را در تخالف با روند پیشرفت به سوی سوسیالیسم می دانند، آنگاه باید پاسخ دهند که اگر واقعاً و نه در حرف سوسیالیست هستند، مگر نه این است که برای رسیدن به سوسیالیسم، طبقه کارگر باید مروج و خواهان وسیعترین تحولات دمکراتیک و دمکراسی و رشد آن در تمام زمینه ها و از جمله در زمینه حق ملل تحت ستم باشد، بنابراین از آنها باید پرسید که شما چه گونه سوسیالیستهای دمکراتی هستید که تحت عنوان خطر عقبگرد برای سوسیالیسم حاضرید حق مسلم توده های یک ملت در تعیین آزادانه سرنوشت خودش را در بهترین حالت نادیده گرفته و پامال سازید و در بدترین حالت هم، با زور در مقابل آن بایستید؟ آیا این تفکر به معنای عقب گردی بس وحشتناکتر از سوسیالیسم و ضربه به مبارزه برای سوسیالیسم نیست؟ یکبار دیگر از حوصله تان تشکر می کنم و امیدوارم در قسمت بحث آزاد، بتوان نقایص این بحث را با کمک رفقا برطرف کرد.

بلکه منظورم این است که آنها همچنان به اعتقادات خود باور داشتند؛ اما در عین حال چنین به عقلشان رسیده بود که فیلم توابی بازی کنند... دسته دوم توابین، دختران جوانی بودند که از وحشت تا خرخره در گل و لای غلطیده بودند و تواب شده بودند. این گروه موی دماغ گروه اول شده بودند. مرتب گزارش می‌دادند، در نتیجه گروه نخست هم مجبور به گزارش دادن می‌شد. این توابین زودتر از همه آزاد شدند. دسته سوم از توابین از افرادی تشکیل می‌شد که به راستی از عقاید خود برگشته بودند. این گروه دو دسته می‌شدند: دسته‌ی نخست می‌کوشیدند همه را متوجه کنند که اشتباه کرده‌اند. اینها موجودات مزاحمی بودند و گاهی ترسناک می‌شدند. اما دسته‌ی دوم افراد بی‌آزاری بودند که می‌کوشیدند زندان خود را بی‌سر و صدا بگذرانند و به خانه برگردند. اما در همین جا به دام گروه دوم می‌افتادند و مجبور می‌شدند همانند آنها مانور بدهند."

حال، به این امر بیاندیشیم که در صورت افزایش تعداد "توابین تاکتیکی"، تأثیر عملکردهای فوق‌الذکر و وضعیت حاصل از آنها، روی دیگر زندانیان و در محیط بند چه می‌توانست باشد! یکی از زندانیان سیاسی آن دوره به این سوال پاسخ می‌دهد: وقتی "رفته‌رفته و بطور خودانگیخته‌ای نقش بازی کردن و تاکتیک زدن" توی بند غالب شد، دیگر کمتر کسی می‌توانست به کس دیگری اعتماد کند. "گوینده سخنان فوق که در سال ۶۰ با هواداران سازمان مجاهدین خلق در یک بند بسر برده است، در رابطه با "تاکتیک زدن" و "تواب تاکتیکی" شدن افراد وابسته به سازمان مجاهدین، می‌نویسد که: "در ابتدا، مصاحبه کردن دلخواه بود. به نظر می‌رسید که روال هواداران مجاهدین این بود که مصاحبه نکنند. اما طولی نکشید که تقریباً همه طرفداران سازمان مجاهدین پذیرفتند که مصاحبه تلویزیونی بکنند، انزجارنامه امضاء کنند و حتی توی حسینیه اوین بیزاری خود را از "گروهک" خود اعلام کنند و تأکید کنند که دیگر "فعالیت ضد انقلابی" نخواهند کرد، و این، اواخر سال ۳۶۰ بود." (م. کزازی، توبه تاکتیکی - کتاب زندان، جلد اول). همانطور که مشخص است با فزونی یافتن تعداد توابین تاکتیکی و اعمالی که به این منظور انجام دادند، شرایطی در بندها ایجاد شد که

تواب. پدیده‌ای نوظهور در زندان!

(قسمت سوم)

اشرف دهقانی

تواب‌های تاکتیکی! یا تاکتیکی که تواب ساخت

در اواخر سال ۶۰، با تداوم دستگیری‌ها و اعدام‌ها و با افزایش خشونت‌ها و فشارها، عده‌ای از زندانیان که در جریان بازجویی‌ها شناخته نشده و مواضع‌شان برای دست‌اندرکاران زندان رو نشده بود و همچنین کسانی که واقعاً کاره‌ای نبوده و صرفاً در جریان بگیر و ببندهای وحشیانه و بی‌حساب و کتاب پاسداران به زندان افتاده بودند، بر آن شدند که خود را موافق رژیم جمهوری اسلامی جلوه دهند. در این میان کسانی هم بودند که در شرایط بسیار سخت و دشوار زندان، صرفاً به خاطر رهایی از مخمصه موجود و حفظ زندگی‌شان، دست به ابراز ندامت زده و بدون آن که واقعاً قصد طرفداری از رژیم را داشته و بخواهند به خدمت او در آیند، کوشیدند با اعمال و رفتارهایی که در آن شرایط در خدمت تضعیف جو مبارزه و مقاومت در زندان قرار داشت، صرفاً به این کار تظاهر نمایند. نماز خواندن، شرکت در مراسم‌های سیاسی مذهبی رژیم در درون زندان و غیره، اعمالی بودند که اینان (چه متعلق به یک نیروی سیاسی چپ بودند و چه متعلق به مجاهدین و غیره) با توسل به آنها سعی در موافق جلوه‌دادن خود با رژیم می‌کردند. هرچند در مواردی، کسانی از طریق پیشه‌کردن چنان رفتاری در مدت کوتاهی توانستند خود را از زندان برهانند اما، بریدن و نادم‌شدن در شرایطی که رژیم به در هم شکستن زندانیان سیاسی مبارز و بطور کلی شکستن جو مبارزه و مقاومت در زندان شدیداً نیاز داشت، آسان و بی‌درد سر تمام نمی‌شد. درست است که اینان فقط تظاهر به تواب‌بودن می‌کردند و مساله‌شان صرفاً خلاصی از زندان بود، ولی چنان وضعی در شرایطی که بازجوها و مسئولین زندان آلودگی هرچه بیشتر آنها را به اعمال ضدانقلابی در زندان‌ها طلب می‌کردند، نمی‌توانست ثابت بماند. تازه با وجود توابین واقعی و شرایطی که در زندان حاکم بود، چنین کاری مدت زیادی نمی‌توانست به طول انجامد و دیر یا زود آنها توسط این توابین لو رفته و تاکتیکی‌بودن حرکت‌شان برملا می‌شد. توابین واقعی، ریز کارهای اینان را به رئیس زندان گزارش می‌دادند و در جریان این کار، "توابین تاکتیکی" در شرایطی قرار می‌گرفتند که دیگر نمی‌توانستند به راحتی "فیلم" بازی کنند. بطور کلی، نادم‌شدن، آغاز یک پروسه خطرناک بود چرا که زمینه مناسبی فراهم می‌ساخت تا فردی که صرفاً در جستجوی راهی برای نجات خود از شرایط مرگبار زندان بود و به همین منظور تن به انجام بعضی اعمال مورد پسند و دلخواه بازجوها و زندانبانان می‌داد، در شرایطی به ورطه نابودی کشانده شود؛ به این معنا که شرایط جدید که در آغاز با کمک خود وی ساخته شده بود، می‌توانست باعث دگرگونی شخصیت پیشین او گشته و وی را بطور کامل در منجلاب توابی غوطه‌ور سازد. در این دوره گردانندگان زندان‌ها، برای استفاده از چنین افرادی به نفع خود، انرژی زیادی صرف نموده و برنامه‌های گوناگونی را پیاده می‌نمودند تا نادمین واقعی را به همکاران خود تبدیل نموده و از آن‌ها تواب بسازند. این برنامه‌ها از وارد آوردن فشارهای مستقیم و غیرمستقیم بر زندانی سیاسی گرفته تا کوشش در نفوذ دادن ایدئولوژی منحنی خود در آن‌ها و یا به زبان دیگر شستشوی مغزی آنها را شامل می‌شد. البته، این برنامه‌ها که در راستای تواب‌سازی صورت می‌گرفت، الزاماً همیشه موفقیت‌آمیز نبود و در مواردی اجرای چنان برنامه‌هایی در رابطه با کسانی که نادم بودند و یا تظاهر به تواب‌شدن می‌کردند، به آغاز پروسه دیگری می‌انجامید. گاه، تناقضاتی که در درون شخص وجود داشت. یعنی تناقض بین انسان مبارز ماندن و یا از جنس دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی شدن و به انسان پست و حقیری به نام تواب تبدیل‌گشتن. چنان فشارهای درونی به آن شخص وارد می‌کرد که تعادل روحی وی را به‌هم‌ریخته و نتایج ناگوار و دلخراشی چون دچار شدن به حالت‌های روانی غم‌انگیز و ابتلائی او به بیماری‌های روانی به بار می‌آورد؛ و بعضی وقت‌ها نیز کاملاً به دیوانه‌شدن وی منجر می‌گشت. در نوشته دیگری از خانم پارس‌پور تحت عنوان "ندام‌ها و تواب‌ها" (چاپ‌شده در کتاب زندان - جلد اول)، وضع توابین تاکتیکی در زندان زنان، با روشنی هرچه بیشتری مورد تشریح قرار گرفته است: "اکنون می‌توانم بگویم چند نوع تواب را در این زندان دیده‌ام. بخش قابل ملاحظه‌ای از توابین افرادی بودند سر موضع که با زرنگی تمام در نقش تواب ظاهر شده بودند. هنگامی که می‌گویم سر موضع منظورم این نیست که می‌خواستند پس از پایان زندان به فعالیت سازمانی یا حزبی بازگشت کنند.

می‌کنند و متفق‌القولند که توابع تاکتیکی شدن رهنمودی بود که از خارج از زندان و از بالا برای حفظ نیرو و مقابله با خون‌ریزی‌ها و جنایت‌های وحشیانه جمهوری اسلامی و جهت ایجاد سدی در مقابل گسترش اعدام‌ها، به درون زندان‌ها برده شد. اتفاقاً در کتاب "قتل‌عام زندانیان سیاسی" از انتشارات سازمان مجاهدین خلق که چندین سال پیش به نگارش درآمده نیز در تأیید "توبه تاکتیکی" افراد وابسته به این سازمان روشنی سخن گفته شده است؛ هرچند امروز برخی از طرفداران

ناشایست و ضدخلق‌بزنند، کمترین نتیجه حاصل از آن سیاست زشت تجربه شده، تغییر فضای مبارزاتی زندان بود. در شرایطی که زندانیان سیاسی در یکی از سخت‌ترین وضعیت‌ها بسر برده و فشارهای وحشتناکی را تحمل می‌کردند، مشاهده افرادی از خود زندانیان سیاسی که پا را از حد ندامت و پریدگی و انفعال فراتر گذاشته و به خدمت رژیم درآمده بودند (هرچند به صورت "تاکتیکی" - که البته برای دیگران مشخص نبود)، بیشترین تأثیر منفی را روی آن‌ها بجا می‌گذاشت. تازه، در شرایطی به چنان کاری مبادرت شده بود که برای

رژیم جمهوری اسلامی سرکوب انقلاب، به ویژه از طریق در هم شکستن و به تسلیم و تمکین واداشتن زندانیان سیاسی، حکم مرگ و زندگی را داشت. به عبارت دیگر، توسل "آگاهانه" به توبه تاکتیکی خدمت "ناآگاهانه" بزرگی به رژیم دار و شکنجه جمهوری اسلامی بود! توبه تاکتیکی مجاهدین در اواسط سال ۱۳۶۱ در زندان اوین و قزل‌حصار لو رفت، اما اثرات بسیار منفی آن در شکستن فضای مبارزاتی در زندان و دیگر تأثیرات آن از بین نرفت. در عین حال، با رو شدن این موضوع در تهران، لاجوردی فشار هرچه شدیدتری را بر زندانیان مجاهد اعمال نمود. تعدادی از کسانی که به "توبه تاکتیکی" روی آورده بودند بدون آن که قبلاً محکومیت اعدام گرفته باشند، توسط رژیم اعدام شدند. بعضی نیز در این پروسه استحاله یافته و با مبادرت به اعمالی نظیر آنچه که توابع‌های واقعی انجام می‌دادند، به صف آنان پیوستند. در هر حال، آخرین نتایج حاصل از "توبه تاکتیکی" نیز نشان داد که این به اصطلاح تاکتیک، تنها می‌توانست به رژیم کمک نموده و در خدمت ضدانقلاب قرار گیرد. در مقاله

دست‌اندرکاران زندان برای ایجاد اختناق و فضای سرکوب در میان زندانیان سیاسی، بیشترین استفاده را از آن نمودند. زندانی سیاسی دیگری، در نوشته‌ای تحت عنوان "تشکیلات‌بندی" ها (درج شده در کتاب فوق‌الذکر) موضوع فوق را به این صورت بیان می‌کند: "یکی از اولین کسانی که بطور "تاکتیکی" تواب شدند، مجاهدینی بودند که بعدها به "تشکیلات‌بندی" معروف شدند." و ادامه می‌دهد: "پس از افزایش فشار و گسترش اعدام‌ها برخی از "تشکیلات‌بندی‌ها" تصمیم گرفتند که بطور مصلحتی و تاکتیکی توبه کنند و به درجات گوناگون با مأموران زندان راه بیابند و همکاری کنند. از پذیرش تمام و کمال مقررات گرفته تا خبرچینی و انواع و اقسام خوش‌رقصی. انتشار نشریه "منافق" محصول مشترک همین همکاری زندانی و زندانیان بود که در داخل زندان تهیه و تنظیم و چاپ می‌شد. اگر هدف گردانندگان زندان از انتشار "منافق" تضعیف و تخطئه رهبران و خط مشی مجاهدین بود و در هم شکستن و به سازش کشیدن هواداران، هدف "تواب تاکتیکی" ها این بود که با استفاده از این وسیله گامی به سوی هدفشان بردارند." لازم به تذکر است که اغلب زندانیان سیاسی باقی‌مانده از دهه ۶۰ که در جریان این نوع تواب‌شدن زندانیان متعلق به سازمان مجاهدین خلق قرار داشتند، از "توبه تاکتیکی" زندانیان مجاهد (هم زن و هم مرد)، به عنوان سیاست رهبری سازمان مجاهدین در آن مقطع در زندان‌ها یاد سازمان مجاهدین خلق سعی در انکار این امر نموده و چنین مسئولیتی را نمی‌پذیرند. مثلاً نویسنده کتاب "نه زیستن و نه مرگ" (ایرج مصداقی) در صفحه ۳۱۴، جلد ۲ این کتاب در این رابطه تا آنجا پیش می‌رود که در حالیکه مطلب زیر را از کتاب فوق‌الذکر (کتاب قتل‌عام زندانیان سیاسی) نقل می‌کند، آن را مورد انتقاد قرار داده و تکذیب می‌نماید. آن نقل قول چنین است: "فربیا همراه با عده‌ای دیگر از زندانیان شبکهمی ایجاد کرده بود که با زندانیان بند ۲۰۹ ارتباط داشتند. هر وقت متوجه می‌شدند که رژیم در نظر دارد کسی را اعدام کند، از طریق عناصر تواب گزارش‌هایی به زندانبانان می‌دادند که نشان می‌داد افراد مورد نظر فعالیتی ندارند. به این ترتیب جان تعداد زیادی از بچه‌ها را نجات دادند." اسم کامل دختری که در متن فوق به آن اشاره شده، فربیا عمومی می‌باشد. اتفاقاً در نوشته‌های زندانیان دهه ۶۰، زیاد از او اسم برده شده است. مثلاً در نوشته "توبه تاکتیکی (زندان زنان)" که در بالا به آن اشاره شد، آمده است: "دختری به نام فربیا عمومی در بندمان بود که مهربان و متین بود... یک هفته قبل از اینکه اسم تواب‌ها را از بلندگو اعلام کنند، او را به بازجویی بردند و دیگر تا ۶ ماه بعد از او خبری نبود. کمک توی بند پیچید که توابع‌های تاکتیکی لو رفته‌اند و فربیا عمومی هم که گویا سردسته آنها توی بند ما بود، دستش رو شده است. او هم از کسانی بود که بیشتر اوقات به شعبه بازجویی می‌رفت و اگر کاری می‌کرد، در آنجا می‌کرد، چرا که توی بند دختری متین و ساکت بود و با کسی کاری نداشت و چهره منفوری از خود به جا نگذاشته بود. او و تمام گروهش از هواداران مجاهدین بودند که در همه کار دست داشتند...". در نوشته "تشکیلات‌بندی‌ها" از منبع فوق‌الذکر نیز مطلب مشابهی قید شده است: "... برای جلب اعتماد بیشتر دادستانی، به هر کاری دست زدند. از گزارش‌نویسی‌های مغرضانه گرفته تا شرکت در جوخه اعدام. یکی از شاخص‌ترین این افراد فربیا عمومی بود که در سال ۶۳ در مصاحبه‌ای در "حسینیه" گفت: "این گزارش‌ها و کارها در خدمت حفظ افراد و رده‌های بالاتر تشکیلات مجاهدین بود". فربیا را بعداً در سال ۶۷ در جریان قتل‌عام زندانیان سیاسی اعدام نمودند.

واقعیت این است که جنبش ایران پیش از این، از بردن خط ندامت به زندان که در سال‌های ۳۰ (پس از کودتای ۲۸ مرداد) توسط رهبری حزب توده صورت گرفته بود، تجربه بسیار تلخی داشت. کمیته مرکزی حزب توده نیز ظاهراً با توجیه جلوگیری از اعدام‌ها و حفظ کادرهای حزبی، چنان سیاستی را در پیش گرفته بود. اما نفی مبارزه و مقاومت در مقابل ارتجاع سلطنتی در زندان و تشویق به ابراز ندامت، خیلی زود فاجعه‌آمیز بودن آن سیاست را به اثبات رسانده و تجربه بسیار تلخی را در تاریخ ایران باقی گذاشت. سیاست بردن خط ندامت به زندان توسط "کمیته مرکزی" پس از دستگیری‌های گسترده بعد از ۲۸ مرداد، از یک طرف باعث در هم شکستن فضای مبارزاتی در زندان، تضعیف روحیه مبارزین و گسترش فضای بی‌اعتمادی در میان زندانیان گشت و از طرف دیگر به رژیم شاه کمک نمود تا خود را قدرقدرت نشان داده و فضای رعب و وحشت را در زندان‌ها و در کل جامعه مستولی سازد. در آن دوره، نادمین البته غیر "تاکتیکی" حزب توده هم در زندان، دست به انتشار نشریه‌ای به نام "عبرت" زدند که در آن بر علیه حزب توده و علیه شوروی و سوسیالیسم تبلیغ می‌شد. با تأکید بر نتایج بسیار ناگوار سیاست حزب توده در زندان در جریان دستگیری‌های پس از ۲۸ مرداد، در دهه ۶۰ نیز سیاست توبه تاکتیکی تجربه بسیار منفی و تلخی بود که نتایج فاجعه‌بار و دردناکی از آن حاصل شد. در شرایط بسیار وحشیانه و خون‌بار این دهه صرف‌نظر از اینکه "ظاهراً تواب‌شده‌ها" همواره مجبور بودند جهت اثبات "صداقت" خود به شکنجه‌گران و درخیمان جمهوری اسلامی، دست به هر عمل

این کار موفق شد. این موضوع هم باید قید شود که در سال ۶۲ که دستگیری بخشی از نوکران و چکمه‌لیسان رژیم یعنی توده‌ای‌ها، در دستور کار جمهوری اسلامی قرار گرفت، رقم توابعین رشد قابل ملاحظه‌ای پیدا نمود به گونه‌ای که درخیمان توانستند از وجود آنها در بندهای عمومی، برای وارد آوردن فشار هرچه افزون‌تری به زندانیان سیاسی که علیرغم همه وحشت‌ها و شرایط طاقت‌فرسای موجود در زندان‌ها، تسلیم رژیم نشده و هرچند ظاهراً خاموش اما سرفرازانه در مقابل آن ایستادگی می‌نمودند، با دست هرچه بازتری استفاده کنند. (۳) در ضمن با گذشت زمان و تداوم فشارها در زندان از یک طرف و ضربه‌خوردن نیروهای انقلابی و تضعیف چشم‌اندازهای مبارزاتی در میان زندانیان وفادار به آرمان‌های انسانی از طرف دیگر، در سال‌های بعد عده‌ای نیز از میان زندانیان سیاسی خود را به درون صف ارتجاع پرتاب نموده و توابعین شوند.

ادامه دارد...

"تشکیلات بندی‌ها" که در فوق به آن اشاره شد، در این زمینه گفته شده است: "مسئولین زندان پس از این که به هدف‌هایشان دست یافتند و توانستند فکر توابعین شدن را- ولو به صورت تاکتیکی- به میان هواداران مجاهدین ببرند، و به این ترتیب نظم و مقررات دلخواه‌شان را در زندان برقرار کنند، قدر قدرتی‌شان را تثبیت نمایند، فضای رعب و وحشت را بیش از پیش سازند، این فکر را جا بیاندازند که مقاومت در برابرشان غیرممکن و بی‌فایده است و راهی جز تسلیم و کرنش نیست، نشریه "منافق" را تعطیل کردند و در پی آن شماری از "توابعین تاکتیکی" مجاهدین اعدام شدند؛ شماری دیگر نیز با محکوم شدن به حبس‌های درازمدت و دادن تعهد همکاری همه‌جانبه به توابعین واقعی تبدیل شدند. شماری هم که هنوز نسبت به ماهیت‌شان اطمینان خاطر نبود و رژیم می‌پنداشت که تاکتیکی توابعین شده‌اند را به همکاری‌های گسترده تر وادار کردند."

با توجه به تجربه "توبه تاکتیکی" و بطور کلی از آنجا که همه توابعین به میل خود توابعین نشده بودند و در ضمن کارگزاران رژیم در زندان‌ها، علیرغم همه خوش‌رقصی‌های توابعین واقعی، به همه آن‌ها اطمینان نداشت، در سال ۶۳ توابعین همگی از طرف مسئولین زندان‌ها یکبار دیگر مورد تفتیش عقاید و بازخواست قرار گرفته و چک شدند تا اگر مواردی از توابعین تاکتیکی در بین آن‌ها وجود دارد، شناسایی شوند. باید دانست که بعضی از زندانیان سیاسی سابق، از تظاهر به توبه بعضی از زندانیان وابسته به سازمان مجاهدین در سال ۶۴ نیز صحبت می‌کنند که باعث آزادی آنان از زندان و گاه پیوستن‌شان به سازمان مجاهدین مستقر در عراق شده است. واضح است که این موارد که مربوط به شرایط خاص سال ۶۴ بوده است، ربطی به "توبه تاکتیکی" معروف مجاهدین در سال ۶۱ ندارد. در سال ۶۴ حتی بعضی از توابعین واقعی به مرخصی چند روزه رفته و دیگر به زندان برنگشتند.

در اینجا ذکر این امر نیز لازم است که رژیم در همان سال ۶۱ با بند توابعین نامیدن بعضی بندهای زندانیان سیاسی، سعی می‌کرد برای در هم شکستن روحیه مقاومت در زندان، رقم آنها را بسیار بیشتر از آنچه بود جا بزند و در شرایط وجود توابعین تاکتیکی تا حدودی هم در

در گرامیداشت روز زن ... ادامه از صفحه ۷

بردن نیروی زنان مبارز در کوره راه‌های بی‌ثمر می‌باشد- که محدود کردن اهداف جنبش زنان به کوشش صرف برای پیوستن به کنوانسیون منع تبعیض علیه زنان که جناحی از درون خود رژیم در آن جهت حرکت می‌کند، یکی از آن کوره راه است. آنچه مسلم است این است که تنها با رشد و گسترش مبارزات انقلابی در جهت سرنگونی این رژیم و در جهت قطع هرگونه نفوذ امپریالیست‌ها در ایران است که راه برای تحقق خواست‌های عادلانه زنان هموار خواهد شد.

با آرزوی موفقیت برای تمامی زنان ستمدیده ایران که در هر شکل و سطحی بر علیه مظالم ناشی از نظام دیکتاتوری حاکم و رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و فرهنگ مرد سالارانه زاییده آن مبارزه می‌کنند.

۱۷ اسفند ۱۳۸۵ برابر با ۸ مارس ۲۰۰۷

تصور بیهوده ای است. تجربه نشان داده است که تنها با سرنگونی انقلابی و قهر آمیز رژیم جمهوری اسلامی با کلیه قوانین زن ستیزش امکان تحقق مطالبات برحق و دموکراتیک زنان بوجود می‌آید. متأسفانه گاه تجارب مبارزاتی به طور دردناکی نادیده گرفته می‌شوند. مثلاً در حرکت جدیداً آغاز شده تحت عنوان "کمپین یک میلیون امضاء" این امر را می‌توان مشاهده نمود.

حرکت یک میلیون امضاء بر آن است که گویا با جمع آوری امضاء و نشان دادن این که "درخواست تغییر قوانین تبعیض آمیز" تنها خواست گروه کوچکی از زنان نیست، می‌توان رژیم را مجبور به تغییر آن قوانین نمود. این کمپین گاه برای موجه جلوه دادن حرکت و اندیشه‌های غیر واقعی خویش به تجارب جوامعی چون فرانسه که اتفاقاً قانون در آنجا حاکمیت دارد استناد می‌کند- بدون آن که بروی خود بیاورد که جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم دیکتاتور پایبند قانون نبوده و هیچ ارزشی به رأی و نظر مردم قابل نیست. چنین برخوردی آشکارا به معنی توهم پراکنی و هرز

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

گزارشی از تظاهرات بر علیه سفر دیک چنی به استرالیا

بهر روز

"دیک چنی" معاون رئیس جمهور آمریکا روز پنجشنبه شب ۲۲ فوریه ۲۰۰۷ به همراه محافظان مسلح خود - که در صورت احتمال خطر، حق تیراندازی نیز داشتند - وارد سیدنی شد. دو روز قبل از ورود چنی، پارلمان ایالتی "نیو ساوت ولز" که مرکز آن در شهر سیدنی است و حزب کارگر بیش از یک دهه است که در آنجا قدرت را در دست دارد، قانون حمل سلاح گرم را تغییر داد تا دیک چنی بتواند محافظان مسلح خود را با خود بیاورد، در غیر این صورت دیدار وی از سیدنی منتفی می گشت. همانروز (پنجشنبه) ساعت پنج و نیم عصر، گروه‌های چپ با نام "ائتلاف جنگ را متوقف کنید" در مقابل "تاون هال" مرکز شهر سیدنی جمع شده و در اعتراض به دولت آمریکا و سفر چینی دست به برپایی تظاهراتی زدند.

تظاهرکنندگان در نظر داشتند تا با عبور از مرکز و خیابانهای منتهی به کنسولگری آمریکا و جلب توجه مردم عادی خود را به مقابل کنسولگری رسانده و در آنجا به اعتراض بر علیه سفر "دیک چنی" و سیاستهای جنگ طلبانه و ضد خلقی دولت آمریکا بپردازند. اما در همان آغاز تظاهر کنندگان در محاصره شدید پلیس پیاده و سواره نظام قرار گرفتند و پلیس اجازه هیچ گونه حرکتی را به معترضین نداد. علاوه بر آن مامورین پلیس در مقابل اعتراض و اقدام به حرکت تظاهر کنندگان، به زور متوسل شده و حدوداً دوازده نفر را دستگیر کردند که هشت تن از آنان به اتهام ایجاد بی نظمی به دادگاه فرستاده خواهند شد. مقابله و رویارویی تظاهر کنندگان و پلیس تا ساعت شش و چهل و پنج دقیقه عصر ادامه داشت و بعد از آن پلیس مجبور شد تا به تظاهر کنندگان اجازه حرکت، به شرط راهپیمایی در پیاده رو خیابانها را بدهد. تظاهر کنندگان با دادن شعارهایی بر علیه سیاستهای تجاوزگرانه آمریکا و محکوم کردن آتش افروزی دولت آمریکا در عراق و نقش "دیک چنی" در پیشبرد این سیاستها به سوی کنسولگری آمریکا حرکت کرده و در آنجا گرد آمدند. در طول مسیر راهپیمایی مردم عادی با ابراز احساسات از حرکت معترضین بر علیه حضور "دیک چنی" در سیدنی، حمایت میکردند. بالاخره تظاهر کنندگان حدود ساعت هشت شب این همایش اعتراضی را به پایان رساندند.

یکی از اصلی ترین شعارهای تظاهر کنندگان "چنی را زنجیر کنید" بود. در پیامهای ائتلاف ضد جنگ به نقش "دیک چنی" در کشتار هفتصد هزار نفر در عراق، حمایت آشکار وی از شکنجه هائی نظیر

"فرو کردن سر زندانی در آب تا حد خفه شدن" اشاره شده بود. همچنین تظاهر کنندگان در افشاگری های خود از چنی به مثابه یکی از مؤثر ترین طراحان جنگ و نیز یکی از فاسدترین اعضاء کابینه "جورج بوش" نام بردند. لازم به یادآوری است که دیک چنی قبل از معاونت ریاست جمهوری، مدیر اول کمپانی امپریالیستی "هالیبارتون" بود که با قرارداد های شرم آور میلیاردی دلار به جیب زده است. تظاهرات ضد آمریکائی فوق، در روز بعد یعنی جمعه ۲۳ فوریه ۲۰۰۷ در ساعت هشت صبح دوباره از سر گرفته شد. در این تاریخ تظاهر کنندگان در مقابل هتل اقامت چنی یعنی هتل "شنگری لا" تظاهرات علیه آمریکا را دنبال کردند و دوباره بدلیل اعمال زور توسط پلیس چند تن از تظاهر کنندگان دستگیر گردیدند.

سفر چنی به استرالیا بدون هیچ عنوان دیپلماتیک صورت گرفت. در پایان این سفر وی از نخست وزیر استرالیا به خاطر حمایت و شرکت این کشور در "جنگ علیه ترور" تشکر نمود. با این سفر، احتمال اعزام نیروی بیشتر ارتش استرالیا به عراق افزایش یافت. "دیک چنی" صبح یکشنبه سیدنی را ترک کرد. سفر چهار روزه "دیک چنی" به استرالیا و همزمان احتمال اعزام نیروی بیشتر ارتش این کشور توسط دولت "جان هاوارد" به عراق، در شرایطی است که اعتراضات مردمی علیه جنگ و خواست خروج سربازان استرالیا از عراق در میان مردم این کشور شدت یافته و حرکت های اعتراضی اکثریت مردم مبارز و نیروهای مترقی بر علیه سیاست های نظامی و اشغالگرانه آمریکا که با مشارکت فعال دولت های انگلیس و استرالیا صورت می گیرد، هر چه گسترده تر شده است. در روزنامه "دیلی تلگراف" مورخ ۲۴ فوریه ۲۰۰۷ آمده که: "معترضین سیدنی متهم شده اند که از تاکتیک های تهاجمی و خطرناک استفاده کرده اند تا از خطوط پلیس بگذرند"، در همین گزارش آمده است که دو زن تظاهر کننده در خیابان "اسکس"، مسیر ترافیک را بسوی خط پلیس که برای محدود کردن حدود دویست نفر تظاهر کننده بر علیه سفر "دیک چنی" تشکیل شده بود، هدایت کرده اند. این دو نفر ساعت نه و سی دقیقه صبح دستگیر شدند. پلیس گفته است که این اولین بار است که در سیدنی تظاهر کننده ای که از "تاکتیک های خطرناک" استفاده کرده است را مشاهده می کنند، اگر چه این تاکتیک در ایالت "ویکتوریا" قبلاً دیده شده است. پلیس گفته است که تاکتیک بالقوه خطرناک، هدفش برای شکستن خط پلیس بوده است. خطی که بیش از پنجاه پلیس بوجود آورده بود تا از رسیدن تظاهر کنندگان به هتل محل سخنرانی "چنی" جلوگیری کنند. این دو زن ۲۴ و ۲۷ ساله به اتهام جعل هویت و استفاده از یونیفرم پلیسی دستگیر شده اند. پس از دستگیری آنها، تظاهر کنندگان بطرف محل دستگیری رفته و خواستار آزادی آنان در قبال ضمانت شدند. لازم به توضیح است که روزنامه "دیلی تلگراف" یکی از روزنامه های تبلیغاتی دست راستی های نظام حاکم در استرالیا است.

تجمع اعتراضی در دفاع از مبارزات زنان در لندن!

به مناسبت فرا رسیدن ۸ مارس، روز جهانی زن، در ساعت ۱۲-۲ بعد از ظهر روز شنبه ۱۰ مارس تظاهرات ایستاده ای در اعتراض به سرکوب زنان ایران و در دفاع از مبارزات برحق آنان در لندن و در مقابل ساختمان سابق بانک ملی، برگزار گردید. این حرکت اعتراضی توسط فعالین چریکهای فدایی خلق در لندن و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان با شعار محوری "مرگ بر امپریالیسم! مرگ بر رژیم جمهوری اسلامی!" و "آزادی زن در گرو نابودی نظام دیکتاتوری حاکم است" سازمان یافت. شرکت کنندگان در این حرکت اعتراضی با در دست داشتن پلاکاردهایی که در آن شعارهای "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر رژیم ضد زن"، "آزار و سرکوب زنان در ایران باید متوقف گردد!"، "از مبارزات زنان و بویژه زنان کارگر و زحمتکش دفاع می کنیم" و... به افشاگری در مورد رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی پرداختند. همچنین اعلامیه هایی که در تشریح وضعیت نابسامان زنان تحت ستم و مبارزات آنها به زبان انگلیسی تهیه شده بود در میان عابرین پخش شد. در جریان این حرکت تعدادی از رهگذران با رفقای شرکت کننده در آکسیون راجع به وضعیت زنان و جنبش آنان در ایران و همچنین اوضاع جاری در ایران به بحث و گفتگو پرداختند و حمایت خود را از مبارزات زنان ایران اعلام کردند.

توضیح پیام فدائی: این ترجمه مدتی پیش جهت اطلاع خوانندگان پیام فدایی از مواضع حزب کمونیست هندوستان راجع به مذاکرات جاری در نپال برای نشریه ارسال شده بود که متأسفانه به دلیل کمبود جا چاپ آن به عقب افتاد. با توجه به تحولاتی که در این فاصله در پیشرفت مذاکرات حزب کمونیست نپال با دولت این کشور رخ داده و با توجه به حجم بزرگ مطلب فوق درست تر آن دانستیم که به درج تنها قسمتی از این مصاحبه اکتفا کنیم. امید است که مطالعه همین قسمت، خوانندگان پیام فدائی را در جریان موضع حزب کمونیست هندوستان در باره مذاکرات فوق الذکر قرار دهد.

مصاحبه نشریه "مارش خلق" با رفیق "آزاد"، سخنگوی حزب کمونیست هند CPI (مائوئیست) درباره تحولات نپال

ترجمه آزاد: غلام امیدوار

"نیاز به هوشیاری در ارتباط با تاکتیکهای کنونی"

حزب کمونیست نپال (مائوئیست) شاید تأکید زیادی بر سر امکان پیشروی جنبش از طریق مجلس مؤسسان دارد. با تحولات اخیر در نپال مارش خلق در تلاش بوده که واکنش مائوئیستهای هندوستان را در این باره بداند. در زیر مصاحبه ای که بوسیله خبرنگار ما با رفیق آزاد سخنگوی کمیته مرکزی حزب کمونیست هند (مائوئیست) در پایان ماه جون ۲۰۰۶ انجام گرفته را می آوریم. از سایت:

www.singlespark.org

مارش خلق PM: رخدادهای جاری در نپال را چگونه می بینید؟
آزاد: ما در هندوستان تحولات جاری در نپال را با علاقه فراوان دنبال کرده ایم. تلاطمات توده ای مبارزه جویانه مردم نپال بر علیه رژیم خودکامه و ارتجاعی گیناندرا Gyanadra در آوریل با پشتوانه یک مبارزه مسلحانه قدرتمند، در واقع رویدادی تاریخی بود. خلق نپال با مبارزات قهرمانانه خود که سبب گردید شاه فاشیست از قدرت مطلقه خود دست بردارد و قدرت را به پارلمان تقویض کند صفحه درخشانی در تاریخ کشور خود ثبت کرد. بویژه بسیج یک میلیونی در کاتماندو در ماه جون و بسیج صدها هزار نفر در محله ها، نفوذ در حال رشد مائوئیست ها در کشور را نشان میدهد. البته دایره نفوذ آنها مناطق شهری را نیز در بر می گیرد.

حزب ما به مبارزه تاریخی خلق نپال برای دموکراسی و جامعه بهتر درود می فرستد. به هر حال انقلابیون در هندوستان امیدوار هستند که مبارزه در نپال تا سرنگونی شاه به همراه به اصطلاح پارلمان و تصرف قدرت بوسیله انقلابیون و نیروهای دمکرات ادامه یابد. ما امیدواریم که مائوئیسم ابتکار عمل خود را در رهبری تحولات سیاسی جاری حفظ کند.

امیدواریم که آنها در اتحادشان با احزاب هفتگانه که می خواهند با شاه سازش کنند و به آرمناهای مردم خیانت کنند گوش به زنگ باقی بمانند.

مارش خلق: تاکتیکهای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در پیوستن به دولت موقت و قول آنها در وفادار ماندن به رأی مجلس مؤسسان را چگونه می بینید؟

آزاد: اوضاع در نپال و جهان پیچیده است، بر اثر ضعف در جنبش بین المللی کمونیستی می بینیم که بسیاری از جنگ خلق ها برای دهه ها در مبارزه برای بقا درجا می زنند. در چنین اوضاعی تردیدی نیست حزب و خلق نپال پیشرفت تاریخی کسب کرده اند. اما ما احساس می کنیم درباره تاکتیکهای کنونی، نیاز به یک احتیاط هست. ما فکر می کنیم تشکیل دولت توسط مائوئیستها به همراه احزاب بورژوا-کمپرادر-فئودال مانند حزب ارتجاعی کنگره نپال، و حزب کمونیست نپال (اتحاد مارکسیست لنینیست) رویزیونیست و دیگر احزاب طبقات حاکمه به آن دلیل که نمایندگی طبقات متضادالمنافع را بر عهده دارند کار کرد نخواهد داشت. در زمینه قدرت دولتی در نپال درک نادرستی وجود دارد که چنین انتظاری را دامن می زند که مثل اینکه امکان گذار مسالمت آمیز از حکومت کنونی به جمهوری دمکراتیک خلق وجود دارد. ممکن است یک نیروی سیاسی با اصلاحاتی از بالا بخشهای معینی از توده های محروم را راضی کند. اما هرگز مشکلات اساسی خلق حل نخواهد شد. به این خاطر که شما با استفاده از ماشین دولتی کهنه - حال هر آریشی به آن بدهید- نمی توانید فئودالیزم را نابود کرده و امپریالیسم را از خاک نپال بیرون برانید. هیچ چیزی کمتر از یک قیام توده ای انقلابی نمی تواند به اهداف فوق نائل آید. تردیدی نیست که بسیج توده ای عظیم در

سراسر کشور و تلاش به منظور قیام فوری و ناگهانی تدارکات مثبتی برای پیشبرد امر انقلاب می باشند، اما برخی از گفته ها در مصاحبه ها این درک را القا می کنند که حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تأکید و پافشاری زیادی بر امکان پیشروی جنبش از کانال مجلس مؤسسان و در اتحاد با احزاب هفتگانه دارد. این می تواند نتایج خطرناکی داشته باشد. بویژه پافشاری کنونی حزب کمونیست نپال (مائوئیست) در برخورد محتاطانه آنها پس از آنکه این حزب هنرمندانه ارتش خلقی با ۲۵ هزار عضو و مناطق پایگاهی و ارگانهای جدید قدرتش را بر پا ساخته و گفته بودند در فاز استراتژی تعرضی جهت کسب قدرت هستند. آنها در پروسه بطور موثر تمام تلاشهای پلیس و ارتش ملی شاهنشاهی را درهم کوبیدند و ابتکار عمل نظامی و سیاسی را حفظ کردند. اما حالا حتی ذکری از استراتژی تعرضی و چگونگی پیشبرد آن به میان نمی آید. البته آنها این را انقلاب فوری محسوب می کردند و می گفتند تدارکات باید برای انقلاب اکتر به پیش رود اما ما مطلع نیستیم که اقدامات اخیر این حزب آیا در نقشه استراتژی تعرضی جای می گیرد.

مارش خلق: درباره انحلال ارگانهای انقلابی و ادغام دو ارتش چه می گویید؟

آزاد: این ارگانها محصول جنگ توده ای طولانی علیه دولت کهنه بوده و به مثابه نمونه های درخشان دیکتاتوری دمکراتیک که در سطح محلی هنرمندانه بوسیله حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ساخته شده اند خودنمایی می کنند. وظیفه فوری و تاکتیکها باید در خدمت تقویت ارگانها و تبدیل آنها به ارگانهای قیام مانند شوراها در روسیه انقلابی و چین باشند. هنگامی که این ارگانهای قدرت را تحکیم می کنیم ما باید بطور وسیعی

به امر بسیج توده ها جهت قیامهای بزرگ و تصرف شهرها در جهت کسب نهایی قدرت در لحظه مناسب بپردازیم. در واقع در شرایط کنکرت در نپال امروز، مائوئیستها تنها و واقعا دو گزینه انقلابی دارند. یا باید خیزش توده ها را شدت بخشند و اشکال سازمانی قدرت سیاسی مناسب برای کسب قدرت در سطح ملی، در سطح نپال را بوجود بیاورند و یا اگر این به علت نامساعد بودن توازن قوای طبقاتی امکان پذیر نیست، مناطق پایگاهی موجود باید تحکیم و تقویت گردیده و به منظور کامل کردن تکالیف دمکراتیک و پیشروی درجهت وظائف سوسیالیستی گامهایی برداشته شود. ممکن است در این پروسه دو نپال سر برآورند، یکی ارتجاعی در کاتماندو و چند شهر بزرگ و دیگری نپال انقلابی در سراسر روستاها.

در مورد ادغام دو ارتش در یک ارتش دولتی باز سازی شده، این عمل حتی خطرناکتر می باشد. ماو گفت خلق بدون ارتش خلق هیچ ندارد. ارتش یکی از ابزارهای اصلی حاکمیت طبقاتیست. چگونه دو طبقه متضاد می توانند یک ارتش داشته باشند؟ با ادغام ارتش خلق در ارتش ارتجاعی طبقات حاکمه (تا این لحظه خدمت گذار پادشاه) خلق، در شرایط یک تعرض نظامی ارتجاعی بوسیله دشمن بی دفاع خواهد بود. ما تجارب چند کشور، یعنی جایی که توده های زحمتکش ضربات سنگینی را بر اثر خط غلط حزب کمونیست متحمل شدند را در پیش رو داریم. در اندونزی ما از قتل عام بی رحمانه کمونیستها و هوادارانشان بوسیله طبقات حاکمه، آن هم بر اثر خط مامشات با طبقات ارتجاعی حاکمه - کسانی که آنها را به عنوان ناسیونالیست و نیروهای دمکراتیک فرض گرفته بودند- باخبریم. همچنین مثالهای شیلی، نیکاراگوئه و چند کشور

دیگر را در پیش رو داریم. ما نمی توانیم چشمانمان را بر امکان کودتا به توسط طبقات حاکمه برای استقرار مجدد سلطه خودشان و کسب قدرت سیاسی در لحظه مناسب، هنگامیکه نیروهای انقلابی بطور جدی خلع سلاح و تضعیف گردیده اند ببندیم. این تجربه چندین کشور پس از جنگ جهانی دوم و فرانسه و یونان بوده است. اما، البته اگر مائوئیست های نیپال برای منافع امپریالیسم و بورژوازی بوروکراتیک-کمپرادور خطری محسوب نشوند و سهمی به آنها داده شده و در سیستم داخل شوند، در آن صورت آنها از طرف طبقات حاکم به گرمی پذیرفته خواهند شد. همچنین دعوت از سازمان ملل برای نظارت بر آتش بس و نظارت بر امر خلع سلاح نیروهای ارتش خلق خطرناک می باشد. سازمان ملل اساساً یک وسیله ای است در دست امپریالیسم و بویژه امپریالیسم آمریکا. این نهاد موظف است در جهت منافع طبقات ارتجاعی حاکمه نیپال و امپریالیسم عمل کند. مجموعاً تصمیم حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) برای انحلال دولت های انقلابی در روستاها و ادغام ارتش خلق در ارتش ارتجاعی همان گونه که آشکار خواهد شد پروسه ای برگشت ناپذیر برای نابودی تمام دستاوردهای انقلابی تائکونی خواهد بود.

مارش خلق: آیا شما طرفدار دمکراسی چند حزبی پس از تصرف قدرت هستید؟ چه تصویری از دولت آینده در ذهنتان مجسم می کنید؟

آزاد: درک مارکسیستی لنینیستی

پذیر خواهد بود. دیکتاتوری پرولتاریا منکر دمکراسی برای توده های عظیم نمی شود بلکه همانطوریکه لنین گفت بر ضد بورژوازی ست چرا که تولید خرد بطور روزمره و هر ساعت یک بورژوازی تولید می کند و این عناصر نمایندگان خود را در تمام سطوح قدرت دولتی از جمله حزب پیدا می کنند. آیا کسی می تواند به شکل بهتری از دولت و شکل بهتری از تمرین دمکراسی به معنی واقعی کلمه فکر کند؟ " آن هم در مقایسه با سیستمی که هر چند سال یکبار در آن تصمیم گرفته شود کدام یک از اعضای طبقه حاکمه از کانال پارلمان توده ها را سرکوب کند - این است جوهر واقعی پارلمانتاریسم بورژوازی نه تنها در پارلمانتاریسم مشروطه سلطنتی بلکه همچنین در دمکراتیک ترین جمهوریها". این گفته در یک قرن گذشته بیان گردیده. از آن زمان خصوصاً از زمان جنگ جهانی دوم، نهادهای بورژوازی هرچه بیشتر فاسد و تا مغز استخوان پوسیده شده اند. یک نمونه خوب که قدرت نوین چگونه ساخته می شود کمون پاریس بود. مفاهیمی که در آنجا عملی گردید بعداً در شوروی و کمونها در چین و در جریان تجربیات انقلاب کبیر فرهنگی و همچنین در مناطق پایگاهی در بخش های مختلف جهان توسط مائوئیستها اجرا می شوند. رفیق لنین همچنین بطور درخشانی عملکرد پارلمان در دمکراتیک ترین جمهوریها را تشریح کرد. او با مقایسه عملکرد پارلمان با کمون نشان داد چگونه "کمونها (شوروی در روسیه و شوراهای انقلابی در

مائوئیستی در ارتباط با اشکال دولت مطرح می سازد که بهترین شکل مناسب دولت برای پرولتاریا، کمون یا شوراهای انقلابی یعنی شوروی می باشند که به بهترین وجهی می توانند در خدمت پرولتاریا و اکثریت عظیم توده ها باشند. البته نقش این ارگانها نه به عنوان پرگو خانه و یا صرفاً پیکره های قانونگذاری، بلکه به مثابه نهادهای اجرایی و قانون گذاری بطور توأم می باشد. نمایندگان در این نهاد ها انتخابی هستند و مشمول تعویض. به این معنی که هرآینه که توده ها احساس کنند در خدمت منافع آنها عمل نمی کنند این نمایندگان از طرف توده ها تعویض می گردند. اگر به خود پروسه جنگ توده ای دراز مدت نظر بیفکنیم، این پروسه شامل استقرار یک قدرت دمکراتیک در مناطق پایگاهی بوده و نیروی آن متشکل از تمام نیروهای ضد امپریالیسم و ضد فتودالی تحت رهبری پرولتاریا می باشند که بطریق دمکراتیک در شوراهای روستائی از طرف توده ها انتخاب گردیده و در هر زمان قابل تعویض می باشند. بنابراین ساختارهای فوق بطور حقیقی دمکراتیک هستند. از زمانی که قدرت در سراسر هندوستان تصرف شود تا زمان دگرگونی به مرحله سوسیالیستی تمام نیروهای اصیل ضد امپریالیستی و ضد فتودالی (در شرایط هندوستان - م) جزئی از قدرت نوین خواهند بود، و گذار به سوی سوسیالیسم تنها از طریق مبارزه طبقاتی پیگیر (یعنی میان دمکراسی نوین و سوسیالیسم دیوار چین کشیده نشده است - م) تحت دیکتاتوری پرولتاریا امکان

سمینار "مساله ملی" در لندن

روز یکشنبه ۱۸ مارس ۲۰۰۷، به ابتکار فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در لندن و سازمان دمکراتیک ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان، سمیناری در ارتباط با "مساله ملی"، در لندن برگزار شد. در این سمینار که تعدادی از علاقه مندان و فعالین "مساله ملی" شرکت کرده بودند، در ابتدا بحثی تحت عنوان "بررسی حرکتها اعتراضی یکسال اخیر در آذربایجان" توسط حسن جداری از فعالین سازمان دمکراتیک و ضد امپریالیستی ایرانیان در انگلستان آرایه شد. سخنران ضمن یاد آوری مختصر برخی از جنبشهای اعتراضی خلق ترک در ایران و جنایات انجام شده توسط حکومتها مرکزی بر علیه خلقهای تحت ستم، در مورد حرکت اعتراضی گسترده مردم آذربایجان و ماهیت حق طلبانه آن صحبت کرد و به برخورد انحرافی برخی از سازمانهای چپ و کمونیست به این جنبش و مساله ملی در ایران انتقاد کرد. سپس رفیق جنگیز قبادی بحثی را تحت عنوان "ملاحظات در باره مساله ملی" ارائه داد. در این بحث، سخنران با نقد برخی از ایده های غلط رایج در مورد شعار "حق تعیین سرنوشت"، در رابطه با موضع چریکهای فدایی خلق در مورد مساله ملی در ایران با حاضران سخن گفت و به ضرورت مرزبندی همزمان کمونیستها با "ناسیونالیستهای افراطی" و "شونیستهای" رنگارنگ در مورد مساله ملی اشاره کرد. بخش بعدی این جلسه به پرسش و پاسخ و بحث آزاد اختصاص داشت. با توجه به شرکت فعال حاضران در قسمت بحث آزاد و تبادل نظر و برخورد با ایده های مخالف، بحث های گسترده و پر حرارتی راجع به مساله ملی صورت گرفت که تا پاسی از شب ادامه یافت.

نگاهی به برخی از اخبار

کارگران و کاهش واقعی حداقل دستمزد در سال جاری!

به گزارش خبرگزاری فارس، شورایی کار که وظیفه تعیین سالانه حداقل دستمزد کارگران بر اساس نرخ تورم و سید هزینه خانواده کارگر را بر عهده دارد حداقل دستمزد کارگران را روزانه ۶ هزار و ۱۰۰ تومان یعنی ماهی ۱۸۲ هزار تومان تعیین نمود. به این ترتیب، با توجه به نرخ بالای تورم در حقیقت حقوق کارگران در سال جاری کاهش یافته است. آنهم در شرایطی که روند گرانی و افزایش سرسام آور قیمت اساسی ترین مواد مورد نیاز توده های تحت ستم همچنان ادامه یافته است. این رقم در حالی به عنوان پایه دستمزد کارگران تعیین شده که خط فقر از سوی مراکز دولتی رسماً ۴۰۰ هزار تومان اعلام شده است. به این ترتیب حداقل دستمزد کارگران حتی به نیم خط فقر هم نمی رسد و اعلام این مقدار ناچیز به عنوان حقوق کارگران - البته اگر به آنها پرداخت شود- به معنی سقوط هر چه بیشتر سطح زندگی بخور و نمیر و معاش ناچیز میلیونها تن از کارگران به زیر خط فقر خواهد بود. البته حداقل دستمزد اعلام شده عملاً مربوط به کارگرانی است که قانون کار فعلی شامل حالشان می شود؛ و لی با تغییراتی که در این سالها از سوی دولت بر علیه کارگران در رابطه با دایره شمول قانون کار ایجاد شده، بخش بسیار بزرگی از کارگران که در کارگاه های زیر ده نفر کارگر کار می کنند از شمول قانون کار خارج گشته و بالنتیجه قانون کار شامل حال آنان نمی گردد. همچنین از آنجا که بدلیل سیاستهای ضد کارگری رژیم جمهوری اسلامی بخش بزرگی از کارگران بر اساس "قرار دادهای موقت" استخدام می شوند عملاً قانون کار شامل حال بیش از ۸۰ درصد کارگران نمی شود. در چنین شرایطی که تعیین مبلغ ناچیز ۱۸۰۰۰۰ تومان به عنوان حداقل دستمزد حتی اگر این مبلغ به کارگران پرداخته شود، شامل حال تعداد بسیار کمی از کل طبقه کارگر خواهد شد. تا آنجا که سید محمد جهرمی وزیر کار جمهوری اسلامی رسماً اعتراف نمود که تنها "۱۸ درصد از نیروی کار در کشور ما حداقل دستمزد را دریافت می کنند".

گسترش "حاشیه نشینی" در تهران

قالیباف شهردار تهران در حالیکه "کودکان فراری، کودکان خیابانی و کارتن خوابها" را جزء "بزه های اجتماعی" و از "عوارض حاشیه نشینی" اعلام کرد اعتراف نمود که "سه و نیم میلیون حاشیه نشین در تهران" وجود دارد. وی سپس با وقاحت تمام وعده داد که به زودی این معضل را بر طرف نماید.

تظاهرات معلمان و دروغپردازیهای رژیم!

در روز شنبه ۱۲ اسفند هزاران تن از معلمان در اعتراض به عدم رسیدگی به مطالبات صنفی و برحق شان در مقابل مجلس تجمع نموده و خواستار استعفای وزیر آموزش و پرورش و تصویب لایحه "مدیریت خدمات کشوری" جهت هماهنگی حقوقی شان شدند. وسعت حرکت اعتراضی این تعداد معلم با توجه به اینکه دست اندرکاران آموزش و پرورش از روزهای قبل در مناطق مختلف آموزش و پرورش با گذاشتن جلساتی ضمن لغو مرخصی های این روز اعلام نموده بودند که هیچ معلمی حق ندارد روز شنبه ۱۲ اسفند در کلاس حضور نیابد، کاملاً مشهود بود. تا آنجا که "ایلنا" خبرگزاری رژیم مجبور شد تعداد تجمع کنندگان مقابل مجلس را "هزاران نفر" اعلام نماید. معلمین معترض شعار می دادند "دولت، مجلس، نگهبان - غافل ز فرهنگیان"، "هماهنگی حقوقی خواسته مشروع ماست - هر سخنی غیر از این بیووده و نارواست" و "وزیر بی کفایت، استعفا استعفا". معترضین هشدار دادند که در صورت عدم رسیدگی به خواستههایشان بار دیگر در ۹ اردیبهشت از حضور در کلاس خودداری کرده و در ۱۲ اردیبهشت یعنی "روز معلم" دست به تجمع خواهند زد. به دنبال این حرکت اعتراضی وزیر آموزش و پرورش با تاکید بر ضرورت افزایش حقوق معلمان اعلام نمود که "میانگین حقوق معلمان در سال ۸۴،۲۸۰ تومان بود که این میزان در سال ۸۵ به ۳۲۸ هزار تومان افزایش یافت" و این تبلیغات در

شرایطی است که یکی از اعتراضات معلمان این بود که مقامات آموزش و پرورش "با اخبار غیر واقعی از افزایش حقوق معلمان و پرداخت مطالبات آنان" دم زده و به این وسیله "تصویری دروغین از حقوق و مزایای معلمان به مخاطبان ارائه می دهند". بالا گرفتن اعتراضات معلمین و شعارهای رادیکالی که در تجمع آنها سر داده شد فاطمه آجرلو عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس هفتم را بر آن داشت که طبق معمول همه دست اندرکاران جمهوری اسلامی، آموزگاران معترض را کسانی که در صفوف معلمین نفوذ کرده اند معرفی کند و بگوید: "ممکن است فرهنگیان از دیرکرد حقوق خویش عصبانی باشند اما این موضوع دلیل نمی شود که چنین شعارهای تند داده شود. تعدادی خود را در میان معلمان قاطی کردند در صورتی که فرهنگی نبودند اسم خود را فرهنگی گذاشته بودند و می خواستند از این فرصت استفاده و آن را مصادره به مطلوب نمایند". نامبرده سپس ریاکارانه گفت: "ساده اندیشی است فکر کنیم این تجمعات با آن شعارهای تند بدون دخالت بوده است".

حمله نیروهای بریتانیایی به زندان پلیس عراق!

حمله نیروهای نظامی بریتانیا در بصره به یکی از بازداشتگاه های وابسته به سازمان اطلاعات پلیس عراق حتی صدای اعتراض نخست وزیر مزدور دولت دست نشانده این کشور را هم در آورد. دفتر نوری المالکی با صدور اطلاعیه ای این عملیات را یک "اقدام غیر قانونی و غیر مسئولانه" نامید. اما سخنگوی نیروهای بریتانیا این عملیات را بخشی از عملیات نیروهای ضد تروریست برای دستگیری یکی از "رهبران شناخته شده جوخه های مرگ در بصره" نامیده و جهت خاموش کردن صدای معترضین، اعلام کرد نیروهای بریتانیایی در زمان ورود به این بازداشتگاه "حدود سی زندانی، از جمله یک زن و دو کودک را یافتند" که "بر بدن بعضی از آنان نشانه هایی از شکنجه و آزار دیده می شد".

حمله به دفتر روزنامه "تابان"

دفتر هفته نامه "تابان" قزوین که متعلق به "محمدعلیخانی" نماینده قزوین و عضو فراکسیون اقلیت مجلس شورای اسلامی است. به وسیله دو موتور سوار با کوکتل مولوتف مورد حمله قرار گرفت. به گفته شاهدان، در جریان این حمله یکی از کوکتل ها مولوتف ها به سوی خود پرتاب کنندگان باز می گردد و باعث می شود که آنها صحنه را زود ترک کنند.

حمله به زنان در تهران

روز یکشنبه ۱۲ اسفند نیرو های سرکوبگر جمهوری اسلامی به تجمع تعدادی از زنان معترض در مقابل دادگاه انقلاب حمله نموده و آنها را دستگیر نمودند. به دنبال این اقدام سرکوبگرانه در اعتراض به اعمال فشارهای پلیس و همچنین بزرگداشت روز جهانی زن تعدادی از زنان معترض قصد تجمع در مقابل مجلس را داشتند که با حمله پلیس پراکنده و تعداد زیادی دستگیر شدند.

حمله مبارزین مسلح به یک پاسگاه در هند!

تعدادی از کمونیستهای هند با استفاده از نارنجک های دستی و بمب های بنزینی یک پاسگاه پلیس را در جنگل های دورافتاده شرق هند مورد حمله قرار دادند. در جریان این حمله ۴۹ تن از نیروهای پلیس کشته و ۱۲ نفر مجروح شدند. یکی از افسران پلیس این پاسگاه اعلام کرد: "مهاجمان پیش از فرار با سلاح های ربوته شده از پاسگاه اطراف منطقه را مین گذاری کرده تا از پیگیری پلیس در امان بمانند".

جمهوری اسلامی و سیاست تداوم قطع دست!

به گزارش خبرگزاری دولتی ایران، اللهیار ملکشاهی رئیس دادگستری استان کرمانشاه روز سه شنبه پانزدهم اسفند (ششم مارس) در یک نشست خبری گفت که "اگر [سارقان] می خواهند دستشان قطع نشود، باید دست از دزدی بردارند". نامبرده از اجرای قاطعانه "حد" خبر داده و اعلام کرد هفته گذشته دست یک سارق در ملاء عام قطع شده است.

در فقدان رفیق پوران بازرگان

با کمال تأسف مملع شدیم که رفیق پوران بازرگان در تاریخ ۱۴ اسفند ماه امسال (۴ مارس ۲۰۰۷)، در سن ۷۰ سالگی در پاریس زندگی را بدرود گفته است. پوران بازرگان از زمره زنان مبارز و رزمنده ای بود که قریب به ۴۵ سال از عمر خود را در داخل و خارج از ایران در راه مبارزه با رژیمهای وابسته به امپریالیسم پهلوی و جمهوری اسلامی و برای رسیدن به آزادی و برقراری جامعه ای عاری از ظلم و ستم صرف کرد. پوران از زمره زنان انقلابی بود که در دهه ۵۰ در صفوف سازمان مجاهدین خلق ایران لحظه ای از مبارزه بر علیه دیکتاتوری سلطنت پهلوی باز نایستاد. او بعدها مبارزه خود را در چارچوب سازمان پیکار برای آزادی طبقه کارگر پی گرفت.

چریکهای فدایی خلق ضمن تسلیت به خانواده و بازماندگان و رشقای همفکر پوران امیدوارند که نسل جوان با درس گیری از مبارزات او که تجربه مبارزه با دو رژیم جنایتکار را بر دوش می کشید یاد این زن مبارز و خاتره تلاش های خستگی ناپذیر اش جهت سرنگونی رژیم های دیکتاتوری و از جمله رژیم ضد مردمی جمهوری اسلامی را همواره پاس دارند.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدایی خلق ایران

۱۹ اسفند ۱۳۸۵ - ۱۰امارس ۲۰۰۷

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید.

آدرس ما در اینترنت:

<http://www.fadaee.org/>

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت
دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

آدرس پست الکترونیک

E-mail Address: ipfq@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
0044 - 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051

London WC1N 3XX

England



یاد یاران یاد باد!

به خاطره فراموش نشدنی رفقا:

جواد، کاظم و حسین سلاحي

سه رزمنده فدایی که در مبارزه بر علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، جان خود را برای آزادی و سوسیالیسم فدا کردند و به منظور تجلیل از فداکاری های مادر مبارز این رزمندگان مادر سلاحي پای خاطرات او می نشینیم -

سخنران: رفیق فریبرز سنجرى

موضوع: به یاد یارانی که "پیک امید" بودند!
و ملاحظاتی در باره اوضاع کنونی!

برنامه های هنری: موسیقی ایرانی: گیسو شاکری

موسیقی شیلیایی: Marie & Peppe

موسیقی سوئدی: Jocke

زمان: شنبه ۲۱ آوریل ۲۰۰۷ ساعت ۱۸:۳۰

مکان: Husby Träff, Stockholm, Sweden

برگزار کننده: سازمان هواداران چریکهای فدایی خلق ایران - سوئد

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!